

۳۰۰۴۶

و بی از این

دیکه خیلانی از ده دایر بلخ

از کتب و تراجم و تالیفات

تألیف و تصحیح و ترمیم

در ده دایر

بلخ در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ

در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ

در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ
در ده دایر خیلانی از ده دایر بلخ



که غوړای زما خوړی دی د بل چا خوړی که غوړی نو

دده د بیزده

حقوق د شربت د باور و لکي غیر نهي رانه

لیاره ښه مناسبه ماده ده څنگه چه ابطرول نسبت دمو تر اوطار ره بڼه
نور د کور د وېریشی کار او دا ټاټوبو دیا کولو له پاره مناسب نه دی څه چه
داسی شیان دی باید په سیریتو کڅی غو ټه شی

ضد با نندی دیوی ښي اسلحي منزلت در لود دالمن د لور و
پاره هم مستقیمه ښه وسیله و.

په المان کی د اوسنی اجتماعي تمهیا نو حقیقی پایه د

بورژوازي بان دی چه دهغه وخت راهیسی نی بیا تر اوسه پوری نوی

کړیدی د که چنی بورژوازي بانو سافل عینا دغه اوس په المان کی

بورژوازي بان بدی ویره کی دی چه ددوی موجودیت به د بور

صنعتي اوسپاسی سلطی اوهم دسرمايه د نمر کز اړیر لټار با

منځه و لاسي حقیقی سوسیالزم ددوی په نظر دا دی چه به یو

وولی ځکه نور عمومی ناجوړنیا په څیرنی نیتوالی و کی دغه

دخیالی تارونه څخه او بدل شوي او د فضاحت به ښکار او ښان

شوی او د ټپرو او ښکار به واسطه سره پربوړل شوي نه المان

نوستا وضعیت د لویو الوادی به ویر و حالاً نو

که تر کور چنیو الوادی که چیری ستا شماره

تر ۱۶ کپته وی نو ته باید په حقیقت کی

د دیلو انټروالانو اخوا څخه تسللی

[پای]

خاصله کی

که دی فقط پرهغو شمارو با نندی فیصله

د د خللی شریا تو را لپښه

د بڼز پښ

بڼزین یو له جملی څخه د بطر و لو د اقسامو دی چه په ښه شان تصفیه شوی دی

لاکن قیمت نی نسبت و نورو بطرو او نه کران دی بڼزین دیا کولو له پاره ټپر اعلی شی

دی او د کړیو او د ټپلو غوړو داغو نو دلیری کولو له پاره او دیا د بوستکو د ښکارو د پا کولو

اساس خلکو پدی پوه کړی چه پر آزادی غوښتل انتخابی دولت بورژوازي

ر قابت د بورژوازي مطبوعاتو آزادی بورژوازي حقوقو با نندی لمنت و کوي

او ددوی د پاره هیڅ فائده نه لری بلکه دا خطر لاوز سره نر لی دی چه ټول

خیل شیان دی د لاسه وړ کی المانی سوسیالزم په لازمه موقعو کی د اهریرول

فرانسوی انتقاد چه خپله دی دهغه انګلس بی روحه تقلید و او د بورژوازي

جامعی دمدادی حیانت دشر ابطر او دهغه متناسب سیاسی ساختمان یاد هغو ټولو مقید

ماتو لرو به پیداشوی و چه المانیانو نی تاز به لاس راوستل غوښتل دغه سوسی

لزم د المان د استبدادی حکومتو نو او دهغو دملګرو د پاره لکه کشیشان دښو نځیو

مر بیرون جاهل یو فکر بان اداری مامور ښو د پاره او بورژوازي ټپلید او

او تعرض پرضد یوه ښه وسیله و نه دغه سوسیالزم یوه داسی ټپور کونکی غمچه پینه

و با ندی خو نه خللی

هو () ()

[۱۵]

رښتینه تو که سره جوړه و نه ور کړیدی او

لَيْسَ كَيْشَلَهُ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ

الحمد لله رب العالمين که درین ایام با سعادت قضید سرالضاحات مستان
در عقاید مذہب طہانت الجماعت انور و درویشہ شکر باری علیہ الرحمۃ اللہ البکر

۵۶

شرح قضیدہ اکاما

۳۶ ۱۹ء امالی

تقدیمات

حاجی محمد بنی و عبدالحی تاجران کتب
بازار ارگ - قندھار - افغانستان

ملک
امالی

شرح قضیدہ

۱۸

امالی

شرح

کتابخانه ملی
۲۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حمد سجد و ثنائے بید و مر خدائے را که سزاوار حمد و ثنا است و در و دنا معدود و سلام
تا محد و دبران سید صاحب مقام محمود که فخر عالم و مفتخر آدم و برآل و اصحاب او باد -
اما بعد میگوید فقیر الی الله الباری اخوند در و دیزه تنگباری غفر الله له و لوالدیه که چون
قصیده امالی که منسوب است بسوئے محمد نجم الدین عمر التتغی و بعضی الفاظ درین قصیده
ظاهر المعنی نبوده بخاطر این فقیر رسیده که موافق حوصله خود چیزی بیان آن معنی نماید که خواننده
را با فہم معنی ذوق دست میدہد ہر چند معانی آن باین فقیر بے بضاعت دست نمیدہد
اما شرط عشق آنست کہ از نار سائی مطلوب دست از طلب باز ندارد و لهذا چیزی نوشت
از خبا بآہی چنان امید وارم کہ چون بخلوص اعتقاد و شتم این بضاعت مزجات قبول
گرد و خوانندہ و بینندہ و شنوندہ دعا خیر در حق این فقیر عاصی بکند و الله للوفی الامام و ثناء
يَقُولُ لَعَبْدُ فِي بَدْءِ الْاَلِ مَالِي لِتَوْحِيدٍ بِنَظْمٍ كَاللَّامِي
بدء آغاز گویند و امالی جمع الاملا است و آن بیان کردن را گویند و مراد از توحید علم توحید
ست و علم ایمان اینز گویند و لالی جمع لؤلؤ است و آن گوہر را گویند یعنی میگوید این بندہ خدا
کہ مصنف این کتاب است و نام او محمد ولی است و در آغاز بیان از برآ شناخت چگونگی ایمان
و عقاید اسلام کہ نظم ہچون در سقہ بے باشد قولی

مَلِيكَ مَالِكَ مَوْلَى الْمَوَالِي لَدَرْصُفُ التَّكْبِيرِ وَالْتَّعَالِي
یعنی آن خدا یکہ بادشاہ بادشاہان است و خداوند خداوندان مراد از سز و بزرگی و بزرگی
پس بغیر الله تعالی دیگرے را شاید بزرگی و برتری و بچنین محکس را شاید کہ خود را
بزرگ تر و برتر از دیگرے و اند چنانچہ مخبر صادق فرمودہ صلے الله علیہ وسلم من

معنی
شاید
این
نام
عبد
الرحمن
الرحیم
نوشته
م
و در الی
جمع مولى
و همون
الفاظ
الامداد
یطلق علی
السید
کما یطلق علی
العبد الملک
فاذا اعتبر
بعض السید
و المالك
یکون مقارن
مالک العبد
رسیم
او یکن
مقارن
الملک
الملک و
سیدیم
۱۲

جرے مجھے البولین فکیف تکبر یعنی ہر کہ از دوراہ بول بیرون آمدہ باشد چگونه تکبر
 کند **نقل است** کہ ہر گناہ بندہ را اللہ تعالیٰ نے بخشدا مگناہ تکبر را نمی بخشد زیرا کہ
 تکبر صفت خدا است پس تکبر کردن با خداے برابر می باشد چنانچہ آدم پیغمبر صلوات اللہ
 علیہ نافرمانی کرد و آمرزیدہ شد و اما شیطان علیہ اللعنت تکبر کرد و ملعنت گرفت قولہ
اللَّهُ الْخَلِيقُ مَوْلَانَا قَدْ يُمُّ وَمَوْصُوفٌ بِأَوْصَافِ الْكَمَالِ
 اللہ معبود را گویند خلق یعنی مخلوق است مولی مالک ناصر را گویند قدیم آنرا گویند کہ ہستی اورا
 هیچ گاہ نیستی نبودہ باشد کمال تام را گویند یعنی خدا مخلوقات و خداوند ما قدیم است تا اگر کسی گمان
 برد کہ خدا تعالیٰ از کے باز خداے شدہ و یکے گمان برد کہ پیش از خدا مگر چیز باشد یا بن گمان کافر
 گردد زیرا کہ خدا تعالیٰ ہمیشہ قدیم بود پس ورا ہم خداے شدہ و دیگر پیدا کردہ بود و پیدا کردہ
 لائق خداے نباشد و آن خداے صفت کردہ شدہ است بصفت کمال و کمال آنرا گویند کہ
 نقصان نداشته باشد چنانکہ زندگی و دانائی و بینائی و شنوائی و غیر ذلک این صفات خدا اند اگر
 نقصان وصف او جائز بود پس گاہی زندہ بود و گاہی مردہ گاہی دانا گاہی نادان گاہی بے بنیاد
 گاہی نابینا و درین گمان کفر است تا اگر کسی گوید کہ فلان را خدا فراموش کرد کافر گردد زیرا کہ دانا
 فراموشی نیست این ہم نیست کہ خدا تعالیٰ گاہی بشنود و گاہی نشنود و گاہی بیند و گاہی بیند
 تا اگر در شب یک مورچہ سیاہ برنگ سیاہ برود بصفت شنوائی آواز از پائے او شنود و بصفت
 بینائی مغز استخوان ورا بیند مسئلہ باند دانست کہ چنانچہ ذات خدا تعالیٰ قدیم است
 صفت ہا و نیز قدیم اند و از وہ صفت کہ از دانستن آن مسلمان ناچار است حیات و علم
 و قدرت و ارادت و سمع و بصر و کلام و مشیت و بیچون و بیچونہ و بے عیب و بے نقصان
 قولہ

هُوَ الْحَقُّ الْمُقَدِّسُ ذُو الْجَلَالِ

حق زندہ را گویند مدبر تدبیر کننده را گویند حق چیزے را گویند کہ باطل نباشد و نیز حق
 راست را گویند حق خدا نیز گویند مقدرا ندازہ کندہ را گویند و جلال بزرگی را گویند یعنی آن خداے عزت

ملا قوله
 الخلق اهلا له
 فان يخبر
 الغول الكتاب
 يخبر المكتوب
 من قديم اليا
 البية اذا عبد
 دسى الهالة
 احن ان يحون
 معبود هو
 اسم جنس و
 المعبود حق
 و غيره الاله
 غلب على اول
 غلبة النجم على
 انظر معناه
 اسم لكل كوكب
 كناية عن شرح
 الادوية ملكه
 ثم اعلم ان الله
 تعالى وصف
 بالحياء و العلم
 والقدر والارادة
 والسمع والبصر
 والكلام و القوة
 والقدرة و العلم
 والارادة
 والبرائة و التقا
 محمد بن
 الله
 است او ست
 الكمال زاد
 انذرى الميع
 ان يقدر
 و علم الذات
 و الله بالعلم

خود

زنده که تدبیر کنند هر کار است و آن خداست که لائق خدایست و اندازد کند همه چیز را
ست خداوند بزرگی است یعنی همه چیز را که شدند همه را الله تعالی در ازل اندازد کرده بود که
چنین خواهد شد الحال از ان کم و بیش نمی شود قوله

مُرَادُ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ لِقَبْلِ ۱۰ وَلَكِنْ لَيْسَ يَرْضَى بِالْمَحَالِ

مرید خواهد بود را گویند خیر و شر را گویند قبیح بد و زشت را گویند رضایک پنداشتن چیز را
گویند محال چیز را گویند که هستی او را نباشد و مراد از محال اینجا کفر و گناه کبیر است مانند
کرد کفر و گناه را به محال زیرا که اگر مومن عاقل تفکر کند هرگز کفر و گناه نخواهد کرد پس ظاهر شدن
کفر و گناه از مومن حقانی محال است یعنی هر چه از نیکی و بدی که از وجود بنده پیدای شود همه را
الله تعالی در ازل خواسته بود که فلان بنده آن مقدار نیکی خواهد کرد و آن مقدار بدی خواهد کرد
و این خواست ازل را ارادت گویند محال نیز چنانکه بندگان در فعل خود خواهش دارند الله
تعالی بهم چنان افعال بشارت خواهد داد که این خواهش خدا تعالی را مشیت گویند
و خواهش بنده گناه اختیار گویند لیکن خدا تعالی به بدی بزرگان باطنی نیست پس نیکی خواهش
و مشیت و برضای است اما بدی خواهش است و هست لیکن برضای نیست پس بنده اگر نیکی
بکند برضای خدا تعالی کرده باشد از ان جهت ثواب یا بد و اگر بدی کند خدا تعالی را نارضا کرده
باشد از ان عذاب یا بد مسئله اگر شخصی در وقت بدی کردن بگوید که این برضای خداست
میکنم کافر گردد زیرا که خدا تعالی را به بدی راضی دانستن خلاف مذمت و جماعت است و
خلاف نمودن مذمت و جماعت را کفر باشد لقوله علیه السلام من تاخر عن الجماعة
قد شرب فقد خلع ربة الاسلام عن عنقه یعنی هر که سخن مذمت و جماعت را
خلاف نماید پس تحقیق گویند اسلام را از گردن خود بیرون آورده باشد مسئله هر چه پیغمبر صلی
الله علیه وسلم کرده باشد و یا گفته باشد و بعد از پیغمبر علیه السلام هر چه یا بان او
گفته باشد و یا کرده باشد و بعد از ان امانت بران رفته باشند آنرا مذمت و جماعت

قوله مرید آه
المريد في اللغة
الطالب و في

الاصطلاح
المختص بالمفرد لا

بوجه دون وجه

و وقت دون

و محترم و الخیر

الطاعة و البشر

بالمصيبة و

القبیح هو الكائن

على وجه لا یل

اليه الطبع و لا

بقوله النفس و

الحال قبل

عقول من جهة

الصواب الى غير

و مراد في اصطلاح

ما اقتضى الفناء

كذافي شرح

الادبى لكاتبه

محمد حسن

یعنی هر که پس باند

از جماعت

بفقد یک باشد

پس کشید

او از گردن

خود قلابه اسلام

۱۲

تَسْمِيَّ اللَّهِ شَيْئًا لَا كَشَيْئًا لَهُ وَذَاتًا عَنْ جِهَاتِ السَّتِّ خَالٍ

شیء چیز را گویند که هست و ثابت باشد و خود او ذات و خود را گویند و جهات سته
جهت که شش گانه را گویند چنانکه بالا و پایین پیش و پس است چپ یعنی خدا را چیز گفتن رواست
و ذات گفتن رواست زیرا که چیز آن را گویند که هست باشد و ذات و خود را گویند و خدا را وجود را
فنا هست اما وجود باشد و البته شش جهت باشد اما وجود و خدا تعالی را این نوع شش جهت
نیست زیرا که هر وجودی که شش جهت باشد او را حدودی باشد و وجود الله تعالی را حدی
نیست و هم چنین وجود الله تعالی در شش جهت نباید دانست چنانکه بالا و پایین پیش و پس
و راست و چپ دلیل آنکه اگر خدا تعالی بالا بود کار زمینها ویران شد و اگر در زمین بود کار
آسمانها ویران شد چنانکه در دنیا هر چند پادشاه عظیم باشد همان حدود و دود که با نزدیک
آن آباد میباشند و آنچه از دور است خلل مییابد و ملک ویران شود مسئله چنانکه خدا تعالی
در شش جهت نیست و همچنان در چیز نیست بدلیل آنکه آنچه در چیز باشد عاجز باشد و عاجز را
خداوند دانستن کفر باشد تا اگر کسی خدا تعالی را در چیزی داند کافر گردد و قوله

وَلَيْسَ لَهُ إِلَّا سَمٌ غَيْرُ الْمُسَمَّى لَدَى أَهْلِ الْبَصِيرَةِ خَيْرٌ

اسم نام را گویند و مسمی نام امیده شده را گویند اهل کسان را گویند و نیز کسان سمر را گویند
و بصیرت بینائی را گویند یعنی نام غیر از نامیده شده نیست نزدیک اهل بصیرت که بهترین زبان
اند یعنی اهل سنت و جماعت چنانکه الله نام است و غیره از وجود بدلیل آنکه اگر غیر از وجود بود
پس ایمان محکمی در عالم درست نشد چنانکه اگر کافر بگوید ایمان آوردم به الله تعالی مسلمان
میشود اگر این نام عین وجود نبود پس ایمان بنام درست نبود و وجود الله تعالی پس
مسلمان نشد اما چون کافر بگوید ایمان آوردم به الله تعالی مسلمان میشود پس معلوم
شد که این نام عین وجود است و بدلیل دیگر غیر از وجود است چنانکه اگر کسی الله بر زبان
راند و یا بر کاغذ نویسد وجود الله تعالی همان جا مقید نگردد پس نام را نه عین نامیده

دلیل الاسم
قال الشيخ عبد
الكریم بن ابی
الیحیة فی كتابه
المسمى بالاسم
الكامل لاسم
بابین المسمى
لغیر و تصور
في الخيال
مختصر في الوهم
ویدر في الفكر
بمقتضى في الذکر
ووجوده في
التفكير بنبوة
من المسمى كنبوة
انطابرين
الباطل فهو
بهذا الاعتبار
السمی انتهى
قال مولانا
حسین بن علی
فی شرح علی
هذه القصيدة
ثم اتم انه قال
اهل الحق ان
الاسم عین الله
قال المتعزلة
بغيره و تقریر
ان من ذکر
بسم الله قبل
ذکره ام ذکر
غیر من قبل
الاسم غیره و
جل علیقول

و ذكره و ذكره في ان اسم الله تعالى قد ثبت ام عادي بن قال بتجار الاسم و المسمى يقول انها عادية و من قال بها يقول بانها عادية و من
قال بها يقول بانها عادية و التقول على ان التسمية هي ذكر الاسم غير شبيهة قوله عليه السلام ان الله سبع و سبعين اسما من اوصافها كل اسم له من جلالها

و جسم عینا ک می باشد پس خدائے نباشد بلکه خدائے آنست که این ذره را از جا تغیر
 داده و جسم ساخته و باز جسم را زوال میدهد و هم چنین نیست پروردگار عین همه چیزها چنان
 که بعضی گرامان میگویند که این همه چیزها خدائے اند با این یقین کافر گردند زیرا که این چیزها
 زوال دارند و آنچه زوال دارد خدائے نباشد و همچنین خدا متعالی بعضی نیست عالم که در
 چیزها دیگر آمده باشد چنانکه بعضی گرامان میگویند که خدا متعالی در عالم همچون نم در گیاه
 در آمده باشد با این یقین کافر شوند زیرا که خدای تعالی را نه بیرون عالم توان گفت و نه اندرون
 عالم توان گفت این هر دو لفظ کفر است زیرا که جائے بخدائے تعالی اشارت کردن
 کفرست بلکه این مقدار باید گفت که چون هیچ نبود از عرش و کرسی و آسمان با و زمین با
 و آدمی و پر خدای بود که جائے نداشت و در چیز نبود و بر چیز نبود پس الحال نیز همچنان بے
 جا و بے مکان است در چیز نیست و بر چیز نیست زیرا که اگر او را جائے بود پس
 محتاج بود محتاج خدائی را شاید آنچه بعضی گرامان گویند ارواح خدای تعالی
 هست کافر گردند زیرا که ارواح مخلوق صافی نورانی است که سبب است مر حیات
 قالب را و در قالب بند است و خدائے در چیز بند نشود و دلیل دیگر آنکه ارواح بسیار اند
 چنانکه قالب اگر ارواح خدا بود پس خدا بسیار بودند و این گرامان هم می گویند که
 خدا یک است پس او را خدا خدای نباشد زیرا که عقل این گرامان که ارواح را خدای گویند
 پس ارواح خدا نیست بلکه مخلوق است که سبب است مر حیات قالب را چنان
 که در شب تاریک چراغ سبب است مر و شنائی خانه را ارواح را حیات دیگر نیست
 بلکه خود سبب چنانکه آتش چراغ سبب رو شنائی خانه است نگویند که
 آتش بچه روشن است قوله

وَمَا اِنْ صُورَةٌ رَّبِّيْ وَ عَرْصُ تَعَالٰی اللّٰهُ عَمَّا فِی الْخِیَالِ
 عرض چیز را گویند که قائم بخود نباشد بلکه قائم بغیر باشد چنانکه رنگ بوی و مزه



کہ وجود علیہ نہ دارند بلکہ در وجود دیگر یافتہ شوند یعنی اللہ تعالیٰ عرض نیست کہ قائم
بغیر باشد و اورا وجود علیہ نہ باشد و درستی خویش محتاج بدیگرے باشد بلکه اللہ تعالیٰ
را وجود هست کہ بوجود خود مست است و همچنین اللہ تعالیٰ را صورت نیست چنانکہ اورا
سر و پا و روی و دست باشد و بدیل آنکہ اگر اورا صورت بودے اورا
شش جهت بود و خلایق را شش جهت نیست دیگر صورت محدود میباشد و خدا تبارک
محدود نیست و نیز محدود را حد کنندہ می باید پس خدای را خدای دیگر نیست کہ اورا
صورت بسے باشد و ہر کہ غیر از اللہ تعالیٰ خدای دیگر را دانند کافر و کافر در پس
آنچہ بعضی گمراہان سے گویند کہ همچون پسر نیک دوست و یا همچو یار ما است باین
لفظ کافر و وزیر کہ خدای را صورت نیست و این چیز را صورت است و نیز همچنین باید
دانست کہ ہر چہ در خیال و فکر آدمی چیز گذر و کہ خدای تعالیٰ چنین و چنان باشد بر غلط
اقتادہ باشد و آنچہ در فکر و آید خدای نہ باشد بلکہ خدای تعالیٰ از ان فہم و خیال برتر
باشد چنانکہ فکر و فہم و عقل هیچ عاقل بخدا از سدس ہمین مقدار اعتقاد توان کرد کہ خدای
تعالیٰ هست کہ این چیز را پیداے کند اما بفکر چگونگی او مشغول نشود کہ بسیار مردم درین فکر

کافر شدہ اند و این بیت از محقق است قولہ

وَمَا الْقَائِلُ مَخْلُوقٌ تَعَالَى كَلَامُ الرَّبِّ عَنْ جِبْنِ الْمَقَالِ

قرآن سخن خدا را گویند آنکہ قایم بذات اوست و کلام گفتن را گویند جنس حقیقت
چیز را گویند مقال در علم صرف صیغہ مصدر است بمعنی قول یعنی گفتن را گویند و آنکہ بحرف و آواز
باشد بمعنی قرآن مخلوق نیست بلکہ کلام خدای تعالیٰ از جنس گفتن مخلوقات برتر است مخلوق
از ان نیست کہ سخن خدا تبارک است و سخن از صفت اوست و صفت او مخلوق نمی باشد
بلکہ قدیم سے باشند و نیز سخن او بحرف و آواز گفتہ نشدہ است زیرا کہ حرف و آواز دہن
و زبان سے باشد و خدای تعالیٰ دہن و زبان نے باشد زیرا کہ خدا تبارک گویند
گویند است بی زبان و بنیاست بی چشم و شنوا است بے گوش و اگر اورا زبان و دہن
و گوش و چشم بودے اورا صورت بودے و اگر صورت بودی صورت اورا کے

لہ

کلام خدا

وہ ہر

وہ ہر

اسما

وہ ہر

الفرق

مظاہر

تالی

ارتقا

یعنی تعالیٰ

ہو آ کلام

الرب

غیر

دیگر پیدا کرده صورت بسته بود و این گمان کفر تمام است پس سخن الله تعالی بلا تشبیه
 سخن دل می ماند که این مانند براس فهم مخلوق با وجودی که سخن دل مخلوق و سخن حق تعالی
 قدیم است قدیم را با نو پیدا مانند نباید کرد و در حقیقت سخن الله تعالی را با سخن دل و غیره مانند
 نباشد این مانند بلا مثال بر آن فهم قاصر مخلوق است تا این ضعیف مخلوق را فهم کرده شود
 هم چنانکه با وجود که دل مخلوق است و سخن او را حرف و آواز لظهور نمی آید پس سخن خالق را چگونه
 نسبت بحرف و آواز باید کرد لهذا نسبت بحرف و آواز کافراست بخود باشد که حرف
 که حرف و آواز داشته باشد و الله اعلم بالصواب قوله

بِجَمِيعِ الْعِلْمِ فِي الْقُرْآنِ لَكِنْ تَقَاصَرُ عَنْهُ أَفْهَامُ الرِّجَالِ

یعنی جمله علم اولین و آخرین که برانبیاء نازل شده همه در قرآن است از دو معنی لیکن فهم مردمان
 از دریافتن آن کوتاه است پس از اینجا معلوم می شود که هر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم
 گفته و کرده همه موافق قرآن است لیکن ما را مفهوم نمی شود که از کدام آیت بیرون آورده
 است زیرا که معنی قرآن چنانچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم فهم می کرد ما نمی توانیم
 فهم کردن و آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفته و کرده همه موافق قرآن است ایضا
 و آنچه اصحاب رسول الله علیه السلام گفته و کرده آن نیز همه موافق قرآن است
 ازان که بعد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم به معنی قرآن مجید و ایشان خوب فهم می بردند
 ایضا آنچه امان دین گفته و کرده موافق قرآن است آنکه بعد از اصحاب رسول
 علیه السلام امان دین خوب فهم می بردند و هم از اینجا است که کسی از گفته پیغمبر علیه
 السلام و یا از گفته اصحابان و یا از گفته امان دین منکر شود کافر گردد زیرا که ایشان
 هر چه گفته و کرده موافق قرآن گفته و کرده و بعد از امان دین درین مانده
 اگر کسی معنی قرآن را از خود بیان کند کافر شود لقوله علیه السلام مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ
 بَوَاطِينِهِ فَقَدْ كَفَرَ اِذَا اَمَانَ دِينَ يَسْجَعُ بَعْنِ قُرْآنِ بَاقِي نَمَانْدَه تَا حَالِ كَسِ اِزَانِ
 بیان کند و این از ملحقات است قوله

وَرَبُّ الْعَرْشِ فَوْقَ الْعَرْشِ لَكِنْ لَا وَصْفَ التَّمَكُّنِ وَالْوَصَالِ

که شخصی گاه بیک صفت شود و گاه بیک صفت شود و مراد از حال اینجا تقدیر است یعنی
بر خدا تعالی وقت گذران نیست و حالت ها گذران نیست و زمانها گذران نیست به هیچ وقت در
چنانکه بر صبح میشود و نیم روز میشود و بگناه می شود و یا بر سال می گزرد و ماه می گذرد
و زمانه میگذرد پس بر خدای این چنین چیزها نیست و نباید گفت خدا را چند سال شد و یا چند
ماه شد و یا بر خدای صبح شد یا بگناه شد زیرا که خدا گرداننده این وقتها و زمانهاست
نه آنکه بروی گذرد و بروی دیگر برگردد و اگر بر او بگشتی پس بغیر از خدای گرداننده و دیگر بود تا زمانها
برو بگردانید و این گمان کفر است قوله

عنه الفتن

المخلوق لربه

فیه المذکر

المؤنث الذی

۳

وَمُسْتَغْنٍ إِلَیْ عَنْ نِسَاءٍ وَأَوْلَادٍ نَارِجَالٍ
مستغنی نامحتاج را گویند آله معبود را گویند تساه زمان را گویند اولاد فرزندان را گویند
آناث زنان را گویند رجال مردان را گویند یعنی الله تعالی محتاج زن نیست تا اگر کسی گوید که
فرزند خدایم کافر گردد چنانچه الله تعالی فرمود لَمْ یُولَدْ وَلَمْ یُکُنْ لَمْ یُولَدْ یعنی همگی پس از زاده
و نه آواز که زاده زیرا که اگر او را دن بود و فرزند بود و او را صورت بود و گفته
ایم هر که خدای را صورت داند کافر گردد و نیز اگر او را زن بود محتاج بود و محتاج
خدای را شاید - قوله

لَا اَعْنُ كُلِّ ذِی عَوْنٍ وَنَصْرٍ تَقَادُ ذُو الْجَلَالَةِ وَالتَّعَالِ
تقدوا اینجا یعنی پاک است جلالت عظمت را گویند تعالی بزرگ و برتر را گویند یعنی همچنین
خدا تعالی محتاج نیست بیار و وزیر و او پاک است از احتیاج یار و کنده و آن
خدا تعالی خداوند بندگی و برتری است یعنی برتر همه چیزهاست پس از برتر چیز نیست
که از ویار خواهد قولی

مِیَّتُ الْخَلْقِ طَرَأَ الشَّمْسُ حَیِّی فِیْزِیْهِمْ عَلَی وَفْقِ الْفِعَالِ
موت مردن را گویند و احیا کننده گردانیدن را گویند و وفق موافقت را گویند یعنی الله
تعالی میمیراند مخلوقات را همگی بدهنده می کند جمله آن مخلوقات را در قیامت
تا آنکه کس نیز زنده نخواهد شد بعد از زنده کردن جز او بداند آن مخلوقات را برابر علیها ایشان تا

اگر عمل نیک باشد جزای نیک خواهد یافت پس هر که بپندد مومن زنده شدن منکر شود کافر گردد و قوله
لَا أَهْلَ الْآخِرَةِ جَنَّتْ وَ نَعْسَى وَلِلْكَافِرِ آذَانٌ ۝ لَتَنكَالِ

له
الزوجه
تخلف الی
بیمری
بیمت

اهل خیر دنیا را گویند و اینجا مراد از نیک بختان است یعنی آنها که اهل ایمان اند نبات با آنها را گویند یعنی
انعام کرده شده را گویند و اگر کسی بپوشش را گویند نکال بند با گران و سنت را گویند یعنی هر چه
ایمان از بهشت باشد پرازد نعمت که صفت آن مومنیا که نخواهد شد زیرا که اگر چه مثال نعمت بهشت
در دنیا است یا مثال رنگ بوی و مزه و حقیقی ایشان در دنیا نیست چنانکه پیغمبر علیه السلام
فرموده که اگر این آتش را در دوزخ و در میان آن خواب کنند قوله

لَتَرَادَّ لَكُمْ هُنَّ كَيْفَ ۝ كَذَلِكَ وَ ضَرْبٌ مِّنْ هَيْثَالِ

هرگز
بیمت
بیمری
استحباب
نه حکم
مخرج

رویت نظر کردن را گویند بچشم مومن که را گویند که زمین اقرار کند و بدل باور کند و آنچه گفته
رسول الله صلی الله علیه و سلم از نزد خدا تعالی آورده همه حق است و راست است کیف
چگونگی را گویند و اگر کسی بپوشش را گویند و مراد از ادراک اینجا آن دیدن را گویند که عدو و جواب
و اطراف دیده شده را در یاد و ضرب نوع را گویند و مثال نظیر را گویند یعنی مومنان چون در
بهشت در آیند بعد از دیدن الله تعالی را خواهند دید و مومنان خواهد مرد و خواهد زن خواه آزاد
و خواه بنده اما بے مثل بے مانند و بے شکل و بنحیه خواهند دید چنانکه الحال بهشتیال و بے مانند
و بے شبهه بے نظیر شناخته اند اما آنکه الحال خدا را مثل را ند و نظیر میداند و بدان بعضین دارند
آنها را نصیب و یار نباشد بلکه در دوزخ باشند قوله

فَيَخْسَرُونَ النَّعِيمَ إِذَا رَأَوْهُ ۝ فَيَا خَسِرَانِ أَهْلَ الْإِغْوَالِ

نیان فراموشی را گویند نعمت چیز را را گویند که نفس از آن لذت یا بد خسران زیان را گویند اغوال
یک گوشه شدن را گویند و معتزله را از آن معتزله گویند که اهل سنت و جماعت یک گوشه شده اند یعنی
چون مومنان را یار الله تعالی را بیند چنان در لذت و یار مستغرق گردند و جمله نعمت بهشت را
فراموش کنند و اینجا اشارت بر آنکه چون مومنان و یار را به بینند و آن زمان بپوشش شوند
نور و بلاق و غیر ذلک همه نعمت بهشت را فراموش کنند اما خود را فراموش نه کنند بلکه چنان دانند
که ما آن مومنانیم که الله تعالی را در دنیا بے شبهه و بنحیه شناخته بودیم الحال چنان بے شبهه

له و
ان فعل آه
مانا فیه وان
صلی و اذا
ان المسورة
والهجرة المحقة
الزمن بعدا
بطل عملها
عنه قوله
فرض آه
الفرض في
اللغة التقدير
والتبيين
قال الله تعالى
نصف ما
فرضتم
قد تم دق
الاصطلاح
ما قال شمس
الائمة الشريفة
انه اسم
لقد شرعا
لا يحمل الزيادة
والنقصان
كذاني
شرح
مولانا
حسین علی

بے نظیرے بنیم کہ بیچ شک درویدن نماند و اندر آنچه گفت اے زیان زده گان اہل غزال
اشارت بدانکہ اہل غزال ادیدار نباشد پس زیان زده گان باشند در آن روز بلکہ
با کافران در روز رخ باشند زیرا کہ دیدار را منکر بودند و قیامت : قوله
وَمَا اَنْ فَعَلَ اَصْلُهُ ذُوَا فِتْرًا اِضْلًا عَلَى الْهَادِي الْمُقْدَّاسِ ذِي التَّعَالِي
اصح یعنی صلاح آمدہ صلاح مستقیم آمدن شخصے را گویند بر چیزے کہ اور اسود باشد فرض
اینجا بمعنی واجب ہادی راہ نمایندہ را گویند مقدس پاک را گویند تعالیٰ بمعنی برتری آمدہ یعنی
نیست فرض واجب اللہ تعالیٰ را آنکہ برساند بندگان خود را چیز ہا کہ نافع باشند ایشان را در دین
و دنیا و همچنین نیکی کار گردانیدن فرض واجب اللہ تعالیٰ کہ پاک راہ نامے ست خداوند و برتر
نیست آنچه بعضے عوام گویند کہ ما را اللہ نیکی کار نمی گرداند و بر راہ راست ثابت نمی دارد این گمان
ایشان باطل است زیرا کہ اللہ تعالیٰ آن مقدار فضل و کرم بر بندگان کردہ کہ راہ راست ثابت
دارد بلکہ نیکی و بدی را اختیار بہ بندہ سپردہ تا ہر چہ خواہد بکند و نیز اللہ تعالیٰ بفضل
خوش نیکی و بد را روشن کردہ و بندہ را فاعل مختار ساختہ تا بندہ را بعد ثبوت اختیار هیچ قدر نباشد قوله
وَقَرَضٌ لَا زِمٌ تَصَدِّقٌ رُّسُلٍ عَلَيْهِ وَأَمْلًا لِّكَ كَرَامٍ بِالْأَسْوَالِ
تصدیق اعتقاد کردن و قبول کردن را گویند و رسل را گویند کہ خبر میل بر او کتاب از جانب اللہ تعالیٰ
آوردہ باشد و مراد از رسل اینجا ہمہ پیغمبرانست خواہ نبی باشد خواہ رسول نبی آنرا گویند کہ از جانب اللہ
تعالیٰ برو کتاب یا مدہ باشد ملائک فرشتگان را گویند کرام عزیز و بہتر را گویند تو ال اگر کتاب
خوانند مراد از پے در پے باشد و اگر تو ال بخون خوانند مراد از عطا باشد یعنی بخشش باشد یعنی
فرض است و لازم است حق و راست گوے دانستن ہمہ پیغمبران را ہر چہ پیغمبران گفتہ اند و کردہ اند ہمہ
حق است راست و نیز قبول کردن احکام پیغمبران فرض است کہ تا اگر کسی از سخن یک پیغمبر را منکر شود
کافر گردد مسئلہ حساب پیغمبران روشن شدہ است کہ چند بودہ اند بعضے گویند کہ یک لک بیست
چهار ہزار بودہ اند بعضی گویند و یک بودہ اند اما صحیح آنست کہ حساب الثانی مطلق معلوم شدہ است پس در
وقت ایمان آوردن گوید ایمان آوردم ہمہ پیغمبران چنانچہ حساب کتابا کہ از جانب اللہ تعالیٰ آمدہ اند
و همچنین فرض است لازم است حق دانستن حملہ فرشتگان بزرگان کہ بزرگی ایشان پے در

بخشش
پیر
۸۰

طاهر متحاب
روغن امانی
ویدی است
برای طاهر
انباتات
الغنی
الاشافی
ذات بیدار
صیت
تکلیف
وخت نماز
الاغتیا
وقت غدا
قال قوی
مایت عجا
قتل کل
عجب
کنت جالس
على مسکن
اذبح جبریل
وقال اخرج
فخرجت فاذا
بکذا وقت
على البیت
والبیت
فوق الحمار
والبیت
فقد کتب
فکنت نکما
تمزجت دار
طالت یابا
وقصرت
رجلا ودا
صعد حیل
طالت جلا
وخصر
لا انا

بشرعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم کن و یحییون عالمی از علمای امت او باشند از عزیز
چون خلاف شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم شرعی را جاری نباشد سر که درین زمانه خلا را دارد و بیشک از گرد
امام الانبیاء بلا اختلاف و تاج الاصفیاء بلا اختلاف
امام آنرا گویند که مردم بدو اقتدار کنند اصفیا برگزیدگان را گویند اختلاف خل را گویند یعنی محمد
صلی الله علیه و آله وسلم پیغمبر آخر الزمان و پیشوای پیغمبر است بخلاف یعنی چنانکه انبیاء دیگر پیشوای مردم اند
و پیشوای انبیاء و تاج برگزیدگان است بیشک و برتر بود و نه بنی از آنکه هم ملی پیرو است و هم بنی
و بایق شرعیه فی کل وقت الی یوم القيمة و الحال
باقی آنرا گویند که زبان دراز ثابت بماند و حال رفتن باشد از زندگی بمردن یعنی شریعت پاک
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم باقی خواهد بود و در هر وقت از اوقات تار و قیامت زیرا که شرایع
پیغمبران بیکر منسوخ شده اند اما شریعت پاک محمد صلی الله علیه و آله وسلم منسوخ نخواهد شد و هم چنین هر که در
دنیا پیدا شد بوقت مردن بر فرض است که کار شریعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم کند تا اگر کسی گوید یا از اهل
طریقیت ایم شریعت را کار ندارم مرد و دوزیرا که بغیر از شریعت محمد آخر الزمان کار و راه دیگریست که بدان
مقبول رگاه الله تعالی گردد زیرا که نیز اگر شخصی گوید که من با شریعت میروم و شخصی دیگر گوید که با رسم
مالوس خود میروم کافر گردد زیرا که هر که از شریعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم روگردان باشد کافر
گردد زیرا که عادت کافرانست که بسم خود میروند مسلمان آنست که بشریعت محمد صلی الله علیه و آله وسلم برود قوله
و حق ائمه معراج و صدق فقیه نص اخبار عوال
و حق آنرا گویند که باطل نباشد و مراد از حق اینجا ثابت است معراج زردبان را گویند صدق است
را گویند نص پیدا دار را گویند عالی بلند را گویند یعنی حق است و راست است و حق باید دانست
معراج رسول علیه السلام را زیرا که در ثبوت معراج احادیث مشهور است که از پیغمبر صلی الله علیه
و آله وسلم روایت کرده شده اند پس معراج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم بیداری بود نه خواب و نه بین
بودنه بروح تا که از معراج رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم منکر شود کافر گردد بعضی عوام گمان
برند که اگر خدای تعالی بالا نبود و محمد علیه السلام را شب معراج بالا نبردی این گمان
ایشان کفر است زیرا که خدا تعالی را جهت نیست اما خداوند تعالی را هشتاد و هزار عالم است محمد و ران

و حق ائمه معراج و صدق فقیه نص اخبار عوال

و حق ائمه معراج و صدق فقیه نص اخبار عوال

بالا برده و بهم پایان در جمیع اطراف هشتاد هزار عالم گردانید و بود تا او را به ساکنان هشتاد
هزار عالم نمود که محمد علیه السلام آخر الزمان است و جمله جوانب عالم را بدو نمود که تا او را نیز بعضی مخلوقات
پروردگار خود را خبر گردانند پس محمد صلی الله علیه و آله سلم را با خبر گردانید پس محمد صلی الله علیه و آله سلم
را از بهر آن معنی بالا برده نه آنکه خداوند تعالی بذات خود بالا بود - مسئله معراج رسول علیه السلام را
حق باید دانست که از زمین بر آسمان مقیم گردیده بود از آن جا بالا غرض رسید و بود ایضا از آن جهت
محمد صلی الله علیه و آله سلم را بالا برده که تا نصیحت او بر بهتر موسی علیه السلام ثابت گردد و زیرا که بهتر موسی
علیه السلام را معراج بر کوه طور بود و محمد صلی الله علیه و آله سلم آخر الزمان را بر آسمانها نود -

وَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ لَفِي أَصْنَافٍ مِّنَ الْأَعْصِيَانِ عَمَدٌ وَاعْتَزَالِ
امان آخر گویند که او را ترس نباشد و ایضا امان آخر گویند که در کار او غفلت پیدانه شود عصیان
گناه را گویند عدا قصد را گویند و انزال منع کردن را گویند بدستیکه همه پیچیدگی در امان رده اند از
مغیره و کبیره و هرگز بقصد گناه نه کرده بودند و هم چنین در امان بودند انداز و ال ثبوت یعنی هیچ
گاه از مرتبه پیغمبری بیرون نرفته بودند و از پیغمبری منع نشده بودند مسئله پیغمبران بقصد گناه نه
کرده بودند و لیکن گاهی بعضی پیغمبران بغير قصد گناه آن مغیره و انکار مانند چنانکه رفته در راه و از پیغمبر
او پاک و طاهر و آنرا ذات گویند گناه نه گویند بلکه آنرا حکمت غاصد الله تعالی می گویند زیرا که حکمت الهی
بمان رفته بود که آن کار البته خواهد شد و در حقیقت آن کار جائز بود مسئله انبیاء از مرتبه پیغمبر
بیرون رونما اولیاء سبب گناه کبیره از ولایت بیرون روند -

وَمَا كَانَتْ بَنِي قِطْ أُنْثَى وَلَا عَبْدٌ وَ شَخْصٌ ذُو أَفْعَالِ
انثی ماده را گویند عبد غلام را گویند افعال مترادف دروغ را گویند یعنی هیچ پیغمبر زن نبوده هیچ
زن پیغمبر نشده بود زیرا که پیغمبر را لازم است که در میان مردان آشکارا نشیند و دین حق را بیان
کند اما زن را لازم است که بے اذن شوهر از خانه بیرون نیاید اگر بے اذن شوهر بیرون آید پس باید که
در میان مردان آشکارا نشیند و نه رو خود ببرد **اما** مان نماید بلکه از بلند کند تا اگر شخصی بیگانه آواز کند
شنود چنانکه نظر کردن زن بیگانه نارسد همچنان آواز او را شنیدن نارسد **اما** آنکه ضرورت باشد پس
معلوم شد که زن پیغمبر نشده بود و همچنین هیچ پیر غلام کسی نبوده زیرا که پیغمبر ان فصل بین غلامان و پیران

و هم در سیرت پس اگر غلام پیغمبر شد آن پیغمبر کمترین خلایق بود و همچنین هیچ شخصی دروغ گویند
نشده بودند هیچ پیغمبر دروغ گفته نه دروغ دنیاوی و نه دروغ دینی زیرا که دروغ گفتن گناه
کبیره است و پیغمبران علیهم السلام گناه صغیره هم نکرده بودند آنچه بعضی عوام گویند که در خرید و فروخت
پیغمبران هم دروغ گفته بودند باین سخن کافر شوند -

وَذُو الْقَرْنَيْنِ لَمْ يَحْزَنْ نَبِيًّا كَذَ اللُّقْمَانِ فَاحْذَرُ عَنْ جِدَالِ
ذو القرنین سلطان سکندر را گویند و نام پدر او فیلقوس بود و قرن شاخ را گویند و قرن و شاخ
را گویند یعنی سلطان سکندر خداوند دو شاخ آفتاب بود مراد از دو شاخ آفتاب مشرق و
مغرب و مسلمانان تمام زمین را بادشاهی کرده اند یک سلطان سکندر و دوم هبتر سلیمان علیهم السلام
و دو کافران یکی مزور و دیگر بخت نصر و لقمان حکیم بود و ربی اسرائیل نام پدر او با عور بود و لقمان حکیم
خواهرزاده ایوب علیه السلام بود یعنی پیغمبری سلطان سکندر و ذو القرنین ما را معلوم نشد و همچنین پیغمبر
لقمان حکیم ما را نیز معلوم نشده پس احتراز باید کرد ازین دو مسئله از جدال یعنی از خصومت و چکس را روا
نیت که ایشان ازین دو پیغمبر گوید و یا اولیا را گوید تا اگر شخصی نام ایشان بشنود رحمة الله هم نگوید بلکه
این دعا است مرا اولیا را شاید اولیا نباشد و پیغمبر باشند و پیغمبران را رحمة الله گفتن روا نیست
بلکه بعضی گفته اند که کفر است و هم چنین چون نام ایشان بشنود در دوم نگوید زیرا که شاید پیغمبران
نباشند و غیر پیغمبر را در دو فرستادن هم روا نیست بلکه در بعضی روایات کفر گفته اند و در تفسیر
مدارک آورده است در دو فرستادن بر آل پیغمبرها از علامت روا فض است چنانچه شخصی
نام سید شنود اللهم صل علی محمد این از علامت روا فض است زیرا که در وقتی واجب است که
نام پیغمبر شنود تعظیم نام پیغمبر علیه السلام کرده باشد چون شنیدن از بزرگ تعظیم غیر پیغمبر روا نیست
چنانکه شخصی در وقت کالافروختن در دو فرستادن آن نارواست قوله

وَعَلَيْكَ سَوْفَ يَأْتِي هُوَ يَتَوِي بِدَجَالٍ شَقِيٍّ ذِي حَبَالٍ
علیه بن مریم نام پیغمبر است و اهلک را گویند شقی بد بخت را گویند حبال تبه کار را گویند
یعنی زود باشد که هبتر علیه السلام در دور آخر الزمان از آسمان فرود آید و دجال بخت
در و غلوی را هلاک کند یعنی بکشد و دین محمد علیه السلام پیدا و روشن کند همچون عالمی باشد از

از علماء امت محمد علیه السلام در مذہب امام اعظم رضی اللہ عنہ و بر شریعت خود عمل نخواهد کرد زیرا کہ
شریعت او منسوخ شدہ است قوله

شریعت او منسوخ شده است قوله
كِرَامَاتُ الْوَلِيِّ بِدَارِ دُنْيَا
لَهَا كُونُ فَنُحْمُ أَهْلِ النَّوَالِ

کرامات الولی پیدا کر دے یا
مسئلہ اگرچہ زیرِ غلطان عادت از دعا کے پیدا شود اگر ان کس سے تغیر ہو اور اس معجزہ کو بیند

مسئله اگر کسی بزرگواران را در راه حق بکشد و اگر آنکس متذکر بود یا کافر بود آن را اسد راج گویند
و اگر آنکس را با شد آنرا کرامت گویند و اگر آنکس متذکر بود یا کافر بود آن را اسد راج گویند

یعنی دوری از حق و بدعت کرامت ظهور را گویند و ازل عطا و بخشش را گویند و لیکن در این کتاب

در جهان میشود از آنکه ایشان از خدا تعالی مرتبه یافته اند و حکمت ایشان را درجه بزرگتر
و درجه بزرگتر از آنکه ایشان از خدا تعالی مرتبه یافته اند و حکمت ایشان را درجه بزرگتر

در تهید ابو مسعود سلمی در ده ست ولی آن باشد که گناه بگریز کرده باشد در ده ست ولی آن باشد که گناه بگریز کرده باشد

مرتبہ ولایت بیرون رود و در نزدیکی او رسد و اگر گناه معصوم بقصد و نیت بکند آن نیز چون گناه
از مرتبہ ولایت بدرود و در نتیجہ در دست اگر گناه معصوم بقصد و نیت بکند آن نیز چون گناه

از مرتبه ولایت بدرود و در پیدای درگاه سرور
کبیر شد الغرض اگر آن بهای مزین از کشف و کرامت است او پیدا شود آنرا کرامت

بسیرو با العرش ابرار به نام پیر
بلکه ملتی باشد و شان از آنرا استدراج گویند خبا که از دکان فرعون رود نبل پیدا آمده کلام

بجمله مزی با سده است و در این باب
نبود بلکه منصب مکرر الهی بود در شان او و ایضا پیشوایان کفار و مجرمان و غیره را سفت میزد
و در این باب مکرر الهی بود در شان او و ایضا پیشوایان کفار و مجرمان و غیره را سفت میزد

آنرا استدراج میگویند پس هر که مخالف شریعت باشد در لغت باید در رد او قرار گیرد
و اگر امتیاز و کرامت بخیر مندرکرامت نباید دانست بلکه استدراج باید دانست یعنی استدراج را

شود آنرا کرامت بخوریند و کرامت نباید داشت بلکه سداً باید داشت و این
از حق و نما میگذرد از رحمت است قوله

وَلَمْ يُفِضْ وَلِيٌّ قَطُّ دَهْرًا

وَلَمْ يَفْضَلْ وَجِي لَوْ وَاسْتَدْرَجَ
وہر زمانہ راگوں میں انتحال عطا راگوں میں یعنی فاضل نہ ہو رہا تھا اولیا درہجہ زمانہ

پہلی مرتبہ درعطا یعنی اسحٰق اولیا بہرہ افضل زبیرہ نبی نیافتہ تالکر کے گمان

فلان ولی از پیغمبران الهی باشد در مرتبه کافر گرد چنانکه بعضی جهان گویند که مادر

نشینم ذات خدا را می بینم و بهتر موسی علیه السلام صفات علامیعالی را دیدم
و خدا را در حق ما از بهتر موسی علیه السلام بهتر آدم دوست با این یقین کافر گرد

مفضل و علی اللہ تعالیٰ در حق ما از بہتر مومنین علیہ السلام بہتر اند و بہت بایست
مفضل و علی اللہ تعالیٰ در حق انبیاء کامل تراست از فقہی کہ در حق اولیاء است

فضل و عطایے اللہ تعالیٰ دریں ابیزارہ میں درج ہے

1871

1811

انکہ ذات خداے تعالیٰ را در دنیا دیدن روانیت و درویدن دید امر حضرت محمد مصطفیٰ صلی
 اللہ علیہ وآلہ وسلم را در شب معراج نیز علما توقف کرده اند والا صحیح ہو السکوت فرموده اند تو له
 وَلِلصِّدِّيقِ رُحْجَانٌ جَلِيٌّ ۝ عَلَى الْاَوْصِيَاءِ مِنْ غَيْرِ اَحْتِمَالٍ
 رجحان فضل را گویند جلی پیداوار را گویند و اصحاب یاران را گویند و احتمال شک را گویند یعنی
 مر ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ را فضیلت است پیدا بر همه یاران رسول علیہ السلام بیشک و در تمهید آورد
 است کہ بعد از پیغمبران و فرشته گان ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ را فضیلت است بر خلائق و بر همه
 یاران رسول علیہ السلام بیشک و در تمهید آورده است کہ بعد از ذی النورین و علی مرتضیٰ و بر همه
 اہل بیت رسول و بر همه یاران رسول بعد عمر فاروق را فضیلت است بر عثمان ذی النورین و علی مرتضیٰ

و بر اہل بیت و بر همه یاران رسول علیہ السلام و بر همه خلائق بعد علی کرم اللہ وجہہ را فضیلت است بر
 اہل بیت و بر همه خلائق و بر اصحاب رسول علیہ السلام مسئلہ دوستی چار یار پیغمبر با اہل
 ترتیب نگاه باید کرد تا اگر شخصی ہر چار را بر تہ بشناسد اما علی مرتضیٰ را دوست تر دارد و را
 باشد و در رسالہ رد الروافض آورده است کہ مرو سفیان ثوری را گفت کہ من علی رضی اللہ عنہ را
 از سہ یاران افضل میدانم اما علی را دوست تر میدانم سفیان گفت کہ تو مرد را نفسی ہستی مسئلہ
 ابو بکر صدیق را صدیق بدان معنی گویند کہ چون یاران دیگر مسلمانان از حضرت پیغمبر علیہ السلام معجزہ
 طلب کردند مگر ابو بکر رضی اللہ عنہ کہ چون او را بار رسول علیہ السلام ملاقات شد رسول علیہ السلام
 گفت کہ من پیغمبر خدایم ابو بکر گفت کہ راست میگوئی از معجزہ طلب نکرد ایمان آورد از ان سلب و او را صدیق گویند
 وَلِلْفَارُوقِ رُحْجَانٌ وَ فَضْلٌ ۝ عَلَى الْعُثْمَانِ ذِي النُّورَيْنِ عَالٍ
 یعنی بعد از ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ امیر المؤمنین عمر را رضی اللہ عنہ فضیلت است بر
 عثمان رضی اللہ عنہ کہ خداوند دو نور است و فضیلت او بر تر است بر عثمان و بر همه یاران رسول
 علیہ السلام و عمر را از ان فاروق گویند کہ چون او مسلمان نشد ہ بود مسلمانان و کافران
 یک جا بودند و مسلمانان را قوت نبود کہ کافران را از خود جدا کردند و زمانیکہ امیر المؤمنین عمر رضی
 ایمان آورد ہمان ساعت تیغ بدست گرفت و بکفار جنگ آغاز کرد و کفار را از مکہ بیرون
 کرد و بعد مدبر و فاسلام قوت یافت و کفر شکست یافت تا امروز ہچنانک پس او فرق

در روایت
 لقب البصیر
 البنی صالہ
 علیہ وسلم
 امر المعراج
 ثبت اول
 من اتق اللہ
 ابو بکر رضی اللہ
 عنہ ۱۲
 در و اندکان
 بین پیروی
 دین مسلم قتال
 فخر خصوصتہ
 فتا کما الی ان
 تفسیر البنی
 یسوی و
 لم یرض
 المتفق بحکم
 البنی و الازان
 یتما کہ الی
 کعب بن زہیر
 فتنب عمر
 فخر بنہ
 قتال غیا
 حکم من ہرین
 حکم رسول
 اللہ فضل
 جبریل فقال
 ان عثمان
 بین الحق
 و الباطل
 ۱۲

گفته شد میان کفر و اسلام قوله

وَذُو النُّوْرَيْنِ حَقًّا كَمَا كَانَ كِبَرًا مِنْ الْكُزَّارِ فِي صِفَةِ الْقِتَالِ

ذو النورین عثمان را گویند و او را خداوند و نور از ان گویند که دو دختر رسول علیه السلام را یافته بود بنکاح شرعی اول رتبه دوم ام کلثوم نام چون رتبه و نجات یافت ام کلثوم را بنکاح آورد بعد و نجات ام کلثوم حضرت پیغمبر علیه السلام گفت اگر مرد دختر دیگر بودی از این بنکاح شمار می آوردی که از علی مرتضی را گویند یعنی عثمان ذو النورین احق است در مرتبه و فضیلت بهتر از مرتضی رضی الله عنه در جنگ کازان یعنی بعد از عمر فاروق امیر المؤمنین عثمان با فضیلت است بر مرتضی علی کرم الله وجهه در مرتبه دین و هم در مرتبه دنیا در جنگ کفاری یعنی در جنگ بم عثمان بهتر بود و در لای و در نظر از مرتضی رضی الله عنه پس معلوم شد که آنچه در پیش ما بیاید در جنگ نامه یافته می شود و در آن بیشتر دلائل مرتضی نوشته اند آن از تصانیف روانی است بدلیل آنکه خلفاء راشدین با فضیلت و مرتبه با از جانب الله تعالی بود هم مرتبه دین و دنیا چنانکه و در بی و پادشاهی غیر ذلک لای دیگر و الحال دوستی ایشان همچنان به ترتیب نگاه باید داشت در دل اگر کسی گوید که من سه یار دیگر به ترتیب قبول دارم لیکن محبت من بر مرتضی و نه بیشتر است از آنکه پدر من است و یا استاد من است و یا پیشوای من است آن کس را نفسی باشد قوله

وَلِلْكَزَّارِ فَضْلٌ بَعْدَ هَذَا عَلَى الْأَخْيَارِ طَرًّا لَآثِبَالِ

کزار لقب مرتضی است و کزار آنرا گویند که بار بار در جنگ آید یعنی مرتضی را با فضیلت است بعد از سه یار رسول علیه السلام بر همه یاران دیگر رسول و درین سخن باید که شک نکنی ؛ مسئله مذکور اهل سنت و جماعت آن است که چهار یار پیغمبر با فضیلت است بهین ترتیب باید دوست داشت اما روانی میگویند که خلیفان پیغمبر علیه السلام مرتضی علی و فاطمه و حسن و حسین اند اینها را فضیلت است بر سه یار ان مذکوره و این را دوست باید داشت این سخن روانی مردود است بلکه در مبسر الاحکام آورده است که دوست داشتن اهل بیت را بیشتر از خلفائے کفر باشد و در تمهید البو شکور سلمی آورده است که روانی در آیت کلام الله کافر شده اند و نیز لفظ نخستین پاک و لفظ دوازده امام از اقوال روانی است هم چنین لفظ

چارده معصوم پاک و پنج فرق دوده گیسواز کلمات روافض است هم زیرا که این لفظها نه در آیت
فرآن و نه حدیث پیغمبر آمده و نه در آثار اصحاب رسول و نه در روایت امامان دین آمده

بلکه روافض این لفظها پیدا کرده اند قوله

وَلِلصِّدِّيقَةِ الرَّجْحَانِ فَاسْمَعْ عَلَى الرَّهْمِ اِذْ فِي بَعْضِ لُحْصَالِ

صدیقہ بی بی عائشہ رضی را گویند کہ دختر ابو بکر صدیق رضی بود منکوحه محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم
ست و زہرا بی بی فاطمہ رضی را گویند یعنی مربی بی بی عائشہ را فضیلت ست بر بی بی فاطمہ زہرا در
بعض خصلت ہا آنکہ اگر فضیلت از روی نسب بود پس فضیلت مربی بی بی فاطمہ زہرا

بود ہم بر بی بی عائشہ و ہم خلفا را شدین ولیکن چون فضیلت از روی نسب است یعنی
از روی مرتبہ دینی است پس فضیلت است مرخفا را شدین را بر بی بی فاطمہ و ایضا

فضیلت بی بی عائشہ را بہت بر بی بی فاطمہ زیرا کہ بی بی عائشہ آراستہ بر یور علم ظاہر باطن
بود و فضیلت علم بالاتر از فضیلت نسب چنانکہ پیغمبر علیہ السلام فرمودہ اند شرف الانسان

بالعلم والعمل بالمال والنسب و در کتب عقاید آورده است کہ یکے از ہفتاد و دو گروہ اہل قبلہ
اند آنکہ بہ نسب غرہ شوند و عمل را پس پشت اندازند و در آیت آمدہ کہ حَقَّالے رابہ نسب کا نہست

بلکہ بہ عمل صالح کاراست لقولہ تَعَالٰی فَاِذَا لَفِخْ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ
و روافض گویند کہ فاطمہ افضل ست از عائشہ صدیقہ رضی این قول ایشان باطل ست مسئلہ

باید دانست کہ بی بی عائشہ صدیقہ رضی شش سالہ بود کہ پیغمبر علیہ السلام او را خواستگاری کردہ
نہ سالہ بود کہ او را بخانہ پیغمبر سپردند و شہرہ سالہ بود کہ بیوہ شد پس آنچہ بعضی جہال گویند

کہ بی بی عائشہ منکوحہ مرتضیٰ بودہ علی را شیر خود داد پس بر مرتضیٰ علی حرام شد بعدہ پیغمبر علیہ السلام
او را در نکاح خود آورد این اعتقاد کفر تمام ست در روئے ساخته روافض ست کہ در حق بی بی

عائشہ تہمت گفتہ اند بدلیل آنکہ سبب شیر خوردن وقتے زن حرام شود کہ طفل سنی ہ باشد و یا کم
از سنی ہ آن ہنگام اگر شیر زن بخورد زن حرام شود و این در کتب فقہ مشہور است پس آنچہ

در بی بی عائشہ روافض تہمت گفتہ اند اگر چنان بودہ پس سبب شیر خوردن بر مرتضیٰ حرام
نشد پس معلوم کہ در روئے محض گفتہ اند اگر چنان بودہ پس سبب شیر خوردن بر مرتضیٰ حرام شد

لما علقہ

لقب عائشہ

زوجہ النبی

صلی اللہ علیہ وسلم

و اما لقبہ

کثرۃ صدقہا

کما لقب ابوہا

بصدقہا

تاجت ابائی

کثرۃ الصدق

حتى لقبہ

والفضل لا یغل

علیہا الموت

لقولک رجل

سکت امرأۃ

سکت قدید

علیہا الہا

للموت لقلو

تعالی و امر

الصدقہ فالمرأۃ

لقب فاطمہ

صلی اللہ

علیہ وسلم و اما

لقبت بلانہا

کانت بیضا

مشرقة الوجه

یقال لعل

۱۳ بین

مشرقة الوجه

والمرأۃ زیل

کذا فی شرح

مولانا حسین

بن علی

پس معلوم شد که دروغ پنهان شود باید دانست که نکاح در میان دو عید جائز است یا نه
 بی بی مائده را در میان دو عید نکاح کرده بودند و آنها که نکاح در میان دو عید منع میکنند
 روا لفظ مذہب روا لفظ است قوله

وَلَمْ يَلْعَنُ يَزِيدًا بَعْدَ مَوْتِ سَوَى الْمَكْتَارِ فِي الْإِغْرَارِ خَالٍ

معنی دور کردن را گویند از رحمت الله تعالی مکتار شخصی بسیار گوی را گویند اغرا حریص گردانیدن
 باشد کسی بر چیز غالی مبالغه کننده را گویند یعنی معنی لغت یزید را هیچ یک از اهل سنت و جماعت
 مگر شخصی که بسیار گوی باشد از سبب بسیار گوی خویش مبالغه کننده باشد در حریص گردانیدن
 مردم را بر لعنت گفتن یعنی لعنت گفتن یزید را بعد از مردن او هیچ یک از اصحاب رسول علیه السلام
 و نه امامان بر مگر آنها که بسیار گویند و در میان یکدیگر می آموزانیدند که یزید را لعنت گویند اما
 مذہب اہل سنت و جماعت آن است که لعنت بغیر از کافر مسلمان را نیامده است پس یزید کافر بود
 بلکه مسلمان سنی بود و کسی گناه کردن کافری شود و در تنه پیدا و در دست که قاتل حسین را نیز کافر
 نباید گفت زیرا که گناه کردن کسی کافری شود مگر آنکه گناه را علال و اند و آنچه بعضی روا لفظ
 اند که یزید خلیفان رسول علیه السلام را بکشد و سر برهنه و پا برهنه روان کرده و سر حسین را در چوکان
 در آورده و غیر ذلک همه دروغ محض است زیرا که یزید قاتل حسین را بکشت بقصاص حسین و بعضی
 گفته اند که دوازده نفر را از سر و ازان لشکر خود بکشت بقصاص حسین گفت که من فرموده بودم که او را
 گرفته پیش من بیا و بدید که حق خلایق را اظهار کنم تا به که مسر و نه گفته بودم و رے را بکشد قوله
 فَإِيْمَانُ الْمُقَلِّدِ ذُوَا اَعْتِبَارٍ بِاَنْوَاعِ الدَّلَالِ كَالْتَصَالِ
 تقلید آنرا گویند که شخصی پیروی کند کسی را در گفتار و کردار بطلب کردن دلیل از مقلد پیروی
 کننده را گویند فصل پیا پی را گویند و مراد از فصل اینجا آلات بریدن چون تبر و کار و تیغ و نیزه یعنی
 ایمان مقلد نزد یک اکثر امامان پسندیده است و در دست بودن ایمان مقلد در نیل بهای
 روشن آمده که آن دلیل در روشنی خود همچون تیغ بران اند یعنی ایمان بر دو نوع است یکی
 ایمان ملل و دیم ایمان مقلد ملل است که ثبوت هستی خدا تعالی و یگانگی او را و ثبوت نبوت
 پیغمبر را و نشر و نشر این اخبار را و غیر ذلک آنچه تعلق با عقاد و از فهمه را بدلیل بدانند و دلیل

قال مؤلف
 المسألة
 شرح جزء
 انفسية
 الامم المؤمنة
 الادب المذهب
 كيف يعلق
 المحرر من
 حرمه من
 السنة و
 الامام ائمة
 الخوارج
 انما
 تاب غرق
 من كره
 سبار
 فاستألف
 مات جلود
 ناد مجنون
 بنز الشك
 من



و قد روی

من بعضی

ان قال

فذر لاه

الجهل بجهل

ما یزنی العلم

من آیات

الخلق و

الدلیل

ذکر

تعالی

مقرر

الی الاصل

کیف

وقوله

اولم

ما فی

السموات

الارض

وما فی

من شی

ما

ان

والنظر

المنظر

لیعرف

الخلق

فدل

الایمان

قبل

و اعذر

کذا فی

الشرح

"

آن را معلوم کند و یقین کند که همه حق است و درست است این ایمان باتفاق امان درست است
 اما در ایمان مقلد اختلاف است بعضی گفته اند که درست است و بعضی گفته اند که درست
 نیست و ایمان مقلد آن است که خدا تعالی و یگانگی او را و نبوت پیغمبران را و غیر ذلک از مسائل
 اعتقاد را بدیل نداند بلکه آنچه علم و یاکس و دیگر او را بگوید آنرا باور کند همچنانکه عوام این مانه پس این
 ایمان نیز دیک بعضی امان مقبول نیست زیرا که اگر گاهی شیطان او را وسوسه کند و یا شخصی گمراه
 او را سخنها باطل بیاورد و در حال ازان اعتقاد خود باز گردد و مومن مدلل بوسوسه شیطان و
 سخنها باطل گمراه و بیراه نشود و چون الله تعالی امارایت اصح آنست که ایمان مقلد مقبول است
 تا آن هنگام که ازان باور خود نگشته است و اگر ازان باور خود بگرد و نوز با الله تعالی مسئله
 تقلید چهار نوع است اول تقلید عام است مر پیغمبران را این تقلید درست است و دوم تقلید عالم
 مر عالم دیگر را که در علم از دلائل و قایل تر باشد و در پر پیغمبر گاری از قوتیر باشد این نیز درست است
 سیوم تقلید عوام علما پر پیغمبر گار را نیز درست است اما تقلید علما را پر پیغمبر گار درست نیست
 چهارم تقلید فرزندان مر پدران را و یا تقلید خود را و ان مر کلانان را این تقلید درست نیست مگر
 که پدران و کلانان اهل سنت و الجماعت باشند زیرا که رسم کفار آنست که تقلید نمایند مردان
 را و کلانان را اگر چه اهل سنت و جماعت نباشند پس این تقلید کفر باشد مسئله اگر شخصی همه مسائل
 اعتقاد را بدیل بداند و دلیل آنها را معلوم خود کند اما در دل خود یقین اینها را استوار نکند آن کس
 مسلمان نباشد زیرا که ایمان قبول کردن احکام الله تعالی را گویند و گردیدن را گویند نه داشتن
 را چنانکه فرعون و النست و یقین نکرد مسلمان نباشد قوله

وَمَا عُدُّ دِينِي عَقْلٌ بِجَهْلٍ ۚ بِخَلْقِ الْأَسَا فِلِ وَالْعَالِ
 خلاق آفریننده را گویند مراد از اسافل دنیا عالم عناصر است چون خاک و باد و آب و آتش
 و مراد از اعلی اینجا عالم فلاك است از آسمان تا بعرش یعنی نیست عذر ثابت مر خداوند عقل را
 آنکه نداند پیدا کننده عناصر و فلاك را یعنی خداوند عقل را عذر نیست که خدای خود را نشناسد
 و بسبب آن عذر از عذاب خدا تعالی خلاص باد هر کرا الله تعالی عقل بخشیده است او را
 البته باید که خدای خود را بشناسد و احکام او را قبول کند و اگر خدای خود را نشناسد

شرح قصیدہ امالی

بہذا اب ہر دو جہا نے مبتلا گردو۔ والیضا مذہب بھیجے کیے ازان ما فردائے قیامت قبول خواہد
کہ دتا بگوید یا رب بن ایمان احسان عمل صالح بجائے آوردم اگر امید استم کہ این نیکان بہت
امانداستم ازان سبب نکردم این نوع نذر را اللہ تعالیٰ قبول خواہد کرد زیرا کہ اللہ تعالیٰ را
قرآن مجید خود فرمودہ کہ من یخلق فرشتادم تا بعد از پیغمبران بھیجے گا مذہبے نماذ پس چون پیغمبران
آمدہ و از جانب اللہ تعالیٰ کتابہا آوردہ و در ہر زمانہ علما نیز جائے پیغمبران تا روز بروز
اخبار اللہ تعالیٰ ما نہرے رساند کہ حکم دین و دنیا چنان چنان بہت آن بھیجے گا کہ پیغمبران مذہبے
نماند کہ من نداستم زیرا کہ اگر آن کس طلبے کردے دانست قولہ

وَمَا إِيْمَانُ شَخْصٍ حَالٌ بِأُيُسْ ۚ يُتَبَيَّنُ لِفَقْدِ الْإِيْمَانِ مُتَشَابِهٌ

بأس عذاب و شدت را گویند و مراد از حال باس اینجا حالت دیدن سختی عذاب خدا را
گویند زیرا که هر که پیش از نزاع ارواح بجای خود را در دوزخ بیند و مراد از احتمال انجا
اعتبارست یعنی قبول نیست ایمان صحیحی که در زمان دیدن عذاب خدا را از خجست که آن حالت
او را اختیار نباشد یعنی چون بنده در وقت مردن از آشنائی مردم از اختیار بگذرد و بخود
جان کندن بروی قلبه کند آن هنگام عذابهاست خدا را خواهد دید پس اگر این بنده کافر باشد
در آن زمان ایمان آورد آن ایمان قبول نخواهد شد زیرا که شرط ایمان آنست که با اختیار خود ایمان آورد
باشد پس آن ساعت او را اختیار نباشد و اما اگر بنده گناهکار باشد در آن زمان توبه کند پس آن توبه
را اگر الله تعالی خواهد قبول کند و اگر خواهد قبول نکند مسئله آنچه بعضی عوام در وقت مرگ گویند
که چنان و چنین چیز را دیدم بدان غرور و زیدین خوشت بلکه کفرست زیرا که ایمن شدن از عذاب
خدا یعنی پیش از نزاع ارواح کفر باشد زیرا که درین حالت شیطان از طاعت خود چون حور و قصور و
باقی چون پیر استاد و بار و محبوب و در و پدر و نماید و هم چنین اگر درین حالت شهادت بدهد چون
آتش و مار و کژدم و غیر ذلک سبب آن معائنه نامید شدن از رحمت الله تعالی
نیز کفرست زیرا که آن از طاعت شیطان خالی نیست و این وقت است که بنده هنوز با این
مردم آشنائی داشته باشد و لیکن چون از آشنائی این مردم برود او بیخوش شود آن حکام
معائنه او محتاجی باشد اما در آن حالت نیز نا امید نباشد اگر چه ملک الموت با او شهادت

۱۷۸

المالك

ایمان

المختصر

二

استقام

...

10

سير

ندانی

سر

10

1

1

2

وَمَا أَفْعَالٌ خَيْرٌ فِي حِسَابٍ مِنَ الْإِيمَانِ مَقْرُوضُ الْوَصَالِ

مراد از افعال خیر اینها طاعت و عبادت است وصال پیوستن چیز به چیز است و اگر بگویند یعنی نیستند علیها نیک اندازه کرده شده پیوستن ایشان را در حساب ایمان بلکه ایمان علیحدہ است عمل علیحدہ ایمان آنست که بگوئیم که خدا تعالی یک است و محمد علیہ السلام پیغمبر آخر الزمان بشک و آنچه محمد علیہ السلام از نزد الله تعالی آورده همه حق است این مقدار چون بزبان راند و بدل

یا ور کند مسلمان گردد و او را اهل ایمان باشد عمل چون نماز روزه حج و زکوٰۃ و غیر ذلک هم اعمال صالح اند پس اگر کسی ایمان داشته باشد و نیک عمل نکند و ترک کردن عمل گناه و اندان کس از مومنین باشد لیکن عاصی و اگر عمل نکند و بگوید که در عمل چه حاصل است و از عمل منکر شود کافر گردد اگر شخصی همه اعمال نیک بکند و از همه اعمال بد دور باشد اما از یک شرط ایمان منکر شود آنکس نیز کافر گردد اگر شخصی هم ایمان داشته باشد و همه اعمال نیک بجا آورده باشد این تکام مومن متقی و خدا ترس و سزاوار بهشت باشد قوله

وَلَا يَقْضِيْ بِكَفْرِ اِنْ رَدَّ اَوْ بَقِيَ اَوْ قُتِلَ وَ اَخْتِرَال

قضا حکم کردن را گویند ارتداد و کفر پس از ایمان را گویند عجز را گویند اختزال بریدن را گویند مراد از بریدن اینجا بریدن راه راست است یعنی راه نیست یعنی حکم نباید کرد بر مومن که فلان کافر شد یا فلان مومن مرتد شود و سبب آنکه مومن زنا کند و یا خون کند و یا راه مسلمان بزند زیرا که سبب گناه مسلمان کافر نمی شود مگر آنکه گناه را حلال داند کافر گردد و نفوذ باشد من یک قوله

وَمَنْ يُنَوِّرْ تَبَا اِذَا لَعَدَّ دَهْرًا يَصْرِفُ عَنْ دَيْنِ حَقِّ ذِي السَّلَالِ

ارتداد و آنرا گویند که بعد از ایمان کسی کافر شود و هر زمانه را گویند انسلال بیرون آمدن را گویند یعنی اگر کسی نیت کند که من بعد از چند روز یا بعد از چند ماه یا بعد از چند سال یا بعد از زمانها بسیار کافر و مرتد خواهم شد پس کافر و مرتد میشود در حال و بیرون آید از دین حق بجز نیت کردن چنانچه بعضی عوام بزبان میرانند اگر تا فلان وقت زنده مانیم در دنیا چنان چنین بد خواهیم کرد عاصی گردد یا کافر خواهیم شد باین لفظ نیز کافر میشود و بعضی عوام میگویند که کاشکی من پیش از این کافر بودم تا الحال مسلمان می شدم باین لفظ نیز کافر می شود قوله

وَلَفْظًا الْكُفْرَ مِنْ غَيْرِ اعْتِقَادٍ بِطَوَّعٍ زِدْ دِينَ بِاعْتِقَالٍ

لفظ سخن را گویند و اعتقاد استواری را گویند طوری اختیار را گویند اعتقاد غفلت را گویند
یعنی اگر شخصی کفر بخورد بان راند با اختیار خود اگر چه نداند که باین لفظ مسلمان کافر میشود پس گویند
آن سخن کافر گرداند اگر چه بغفلت و غافلگی سخن از آن کس صادر شود یعنی اگر کسی لفظ کفر بر زبان
آورد و در آن سخن را قبول نکند و لیکن بخوشی خود بخوید مرتد گردد و کافر میشود اگر چه بغفلت غافلگی و دانی
سخن کفر بخوید نیز کافر گردد اگر چه نداند که این لفظ کفر است کافر میگردد و درین زمان اکثر مردم
سبب بیارمونی لفظ کفر بر زبان میرانند کافر میشود و از کفر خود خبر ندارند پس در زمان جاهل شدن خبر
خواهند یافت که مایان کافر ایمان را برابر دادیم و خبردار نبودیم بایمان خواهانند و گفتند و تمجید
آورده است که این مردم را شاید که هر روز چند بار بگوید اللهم انی اتخذ بك من ان اشرك
بك شيئا و انا اطلب به و استغفر لك لما لا اعلم به ثبت عندك و امنت و اقول لا اله الا الله
محمد رسول الله تا ایمان ایشان سلامت ماند و اگر عبرتی نهم نداند بر زبان که داشته باشد خواهان غفای خواهد کرد
و درسی منی است که بخوید توبه کردیم و ایشان شدند از جمله گناهان است و نادانسته و از جمله کفر است
دانسته و نادانسته بعد کفر طریقه بنیت ایمان بر زبان آید و از سر مسلمان شود پس آن کفر و گناه و غافلگی
و غلط گفته بودن چیز خواهد بود اگر کافران مسلمان گفتند و خبر کردند که سخن کفر بخورد الا ترا بخشیم باید که

آن مسلمان دل خود را بر قرار داده و لفظ کفر بخوید کافر خواهد شد قوله
وَلَا يَحْكُمُ بِكُفْرٍ خَالَ سُكْرٍ بِمَا يَهْدِي وَيَلْعُو بِاِحْتِمَالٍ

بنیان و لغو سخن باطل را گویند احتیال زود سخن گفتن کسی را گویند یعنی حکم نمیتواند کرد به کافر
شدن است بسبب آنکه مست بهوده گوید و سخره کند در حال ورا کالفتوان گفت مست است آزا
گویند که خبر خورده باشد مست شده باشد پس سببی اگر کلمات کفر بخوید یا کافر نمیتوان گفت
زیرا که اگر باهوش شود و بازان کلمات را بر زبان آید آن هنگام کافر شود و اگر بعد از آنکه بهوش بود
باز بهوش بود از آن کلمات کفر منکر شود کافر نگردد مسئله اگر مست در حالت مستی زن

خود را طلاق بخوید زن او را طلاق خواهد شد قوله
وَمَا الْمَعْدُومُ مَرْتَبًا وَ شَيْئًا لِقَةِ لَاحِ نِيْ يُمْنِ الْفِلَاحِ

او را کافر
نمیتوان گفت
مست است
آزا

فقه در لغت فهم را گویند مراد از فقه در اینجا دلیل است لاح آنجا هرست عین برکت را گویند هلال
ماه نور را گویند یعنی این چیزها که از نیستی مطلق پیدا میگرد و آن نیستی همچون چیزی نیست که وجود داشته
باشد و در نظر در آید و این سخن ثابت شده بدلیله که ظاهر شده در برکت ماه نو یعنی این دلیل ظاهر
و روشن باشد و پنهان نیگردد و در هیچکس پوشیده نگردد پس همچنان این دلیل پوشیده نیست
و یا آنکه آن دلیل در برکت و روشنی خود روشن است همچنان ماه نو یعنی الله تعالی که این مخلوقات را که هست
میگرد و در ازل چیز نبود که از آن گرفت و این پیدا کرد بلکه نیست مطلق بود و آنچه در ذکرهای آرند
که در بود حقیقته بنظر هدایت و در نظر کرد بگذاخت و آب شد از دود و آسمان ها شدند و از
کف دریاها و زمین شده و آن راست است ولیکن آن در را از کجا پیدا کرد و بجز گفتن کردن پیدا شد
و از آن نهیها و آسمانها پیدا شدند مسئله الله تعالی را گویند که از نیستی مطلق هست مطلق پیدا کند - قولها

وَعِزَّانُ الْمَكُونِ لَا كَشْفِي مَعَ التَّكْوِينِ فَاحْذَرُوا كِتْمَالِ

تکوین فعل باری تعالی را گویند و ایضا پیدا کردن الله تعالی را و این از صفات فعلیه باری تعالی
ست مکون پیدا شده را گویند یعنی مکون با تکون هر دو جدا مغایر اند و نه چون چیزی اند که عین یکدیگر
باشند و نگذار این عقیده تا که بحال برسد دین تو یعنی تکوین مکون هر دو یک نداند بلکه تکوین فعل
خداست فعل از فاعل جدا نمی باشد و مکون مخلوق خداست و مخلوق از خالق جدا باشد
و ایضا این معلوم شده است که چنانکه ذات الله تعالی قدیم است صفتهای او نیز قدیم است
پس تکوین صفت اوست و قدیم است و مکون مخلوق اوست و حادث است یعنی نوید است
پس قدیم با حادث چگونه یک باشد پس معلوم شد که آنچه بعضی گمراهان میگویند که ما کرده خدایم
و این سخن ایشان کفرست زیرا که ما کرده خدایم بلکه کرده شده خدایم و کرده شده از کرده
جدا باشد و خود را خدا گفتن کفرست نمودن باشد من هذا الکفر قولها

وَفِي الْأَذْهَانِ حَقٌّ كَوْنُ جُزْءٍ بِلاَ وَصْفِ الْبُجْزَى يَا بَنِي خَالٍ

ذهن یا در گفتن چیزی را گویند در دل حق ثابت را گویند یعنی در عقل و فکر عاقلان ثابت است
بدون ذره که از آن یک دو نمیشود و این سخن از برای آنست که الله تعالی در عالم
ذره ها پیدا کرد آن ذره را ترکیب کرده اجسام پیدا میکند پس اهل سنت و الجماعة میگویند که ترکیب

اجسام از ذرات است فلاسفه طالع انداز گرامان ایشان از ذره منکر اند ایشان میگویند که
 ترکیب مویلی مابین قول ایشان کفرست و مویلی را بیشتر بیان خواهم کرد انشاء الله تعالی
 وَ فِي الْاَجْدَاثِ عَنْ تَوْحِيدِ رَبِّي سَكَنِي كُلُّ شَخْصٍ بِالسُّوَالِ
 اجداث قبر بارا گویند و توحید گمانی باری تعالی را گویند و توحید ایمان را نیز گویند یعنی در
 قبر با سوال از یگانگی پروردگار باشد هر شخصی گرفتار کرده خواهد شد سوال پس هر که از سوال
 محروم شود کافر گردد و در گور او از سه چیز سوال کنند اول پرسند که خدا تو کیست اگر بنده
 مومن باشد خواهد گفت که خدای من آنست که مراد شما را آن فرموده است بعد پرسند که پنهان
 تو کیست بنده مومن خواهد گفت که پنهان من محمد آخرا الزمان است بعد پرسند که دین تو چیست بنده مومن
 گوید که دین من آنست که آنچه محمد علیه السلام آخرا الزمان از نزد خدا تعالی آورده بود همه را قبول
 کرده بودم این هنگام فرشتگان گویند خواب کن چنانچه شخصی نو که خدای تو اب با فراغت کند
 روح او را با سمانها برند و گور او را در وضع بهشت گردانند و اگر بنده کافر و مرتد منافق و
 مشرک باشد چون فرشتگان او پرسند که خدای تو کیست از بهیت ایشان گوید که خدا من را
 شما اید این هنگام که از آتشین بر سر او زنند روح او را بدوزخ برند و قبر او را با آتشها بپزند
 وَلِلْكَافَرِ وَالْفَسَّاقِ بَعْضًا عَذَابُ الْقَبْرِ مِنْ سُوءِ الْفِعَالِ
 کفار کافران را گویند فساق کفار را گویند یعنی مر کافران را و بعضی فاسقان را عذاب گور
 باشد از سبب بد خوئی ایشان پس عذاب گور مر کافران را لازم است و در تمام ایام
 مذکور شد و تا زمان زنده شدن عذاب یا بنده امد در روز جمعه و در شب جمعه عیدین و تمام
 رمضان خلاص شوند از برکت این اوقات چون این مدت بگذرد انشاء الله عذاب را بر ایشان
 ولیکن گناهان بعضی را عذاب شد تعالی بکرم خویش به بخشد و بعضی را عذاب کند ولیکن
 چون شب جمعه برسد عذاب ایشان دارند و باز زنده با وقت زنده شدن و چون زنده شود بعد
 از آن هر چه الله تعالی بخواهد کند یا او را آنجا نیز بکرم خویش به بخشد و یا بقدر گناه عذاب کند و آنکه
 به بهشت فرستد و چنین اگر پیش از جمعه شب عیدین برسد نیز عذاب از او بردارد و هم اگر شب
 اول زماه رمضان برسد نیز عذاب او بردارد و نیز فرموده که در قبر کافران را الله تعالی نود و نه بار



بفرستد تا آنها آنها را بگیرند و نمیش بازند تا بوقت زنده شدن و برنیش آن از دمار
سختی چنانست که اگر یک نمیش بر کوپها روی زمین زد آن کوه با چون موم بگداخته -

مسئله هر که از عذاب یافتن در گور و یا از ثواب مرده در گور منکر شود کافر گردد مسئله ارواح
مسلمانان سی سال بعد از مرگ بر عزیزان خود می آیند ده سال هر صبح و هر بگاه می آیند
و ده سال در شب جمعه می آیند و ده سال در شب های عیدین می آیند بعد از آن نمی

آیند اگر اینها کسی او شانرا بدعا و درود و نمان یا دارند خوشنود گردد و قوله

وَإِنْ السُّحْتِ رِزْقٌ مِّثْلُ حِلٍّ وَإِنْ يُنْكَرُ مَقَالِي كُلُّ قَالٍ

سحت حرام را گویند رزق آنرا گویند که مردم بدان نفع گیرند مقال گفتن را گویند قال گویند را
گویند یعنی بدستی که حرام رزق است و در رزق بودن مانند حلال است اگر چه منکری باشد
اکثر گویند گاه گاه این نوع گفتن را یعنی گاه گاه از رزق بودن حرام منکراند و غرض ایشان آنست
که حرام رزق نیست رزق ایشان آنرا گویند که چیزی بکسب حاصل کند و حرام چون بکسب خود حاصل
نشده پس همچون گیاه بیابان باشد تا هر که بخورد او را ثواب عذاب نباشد نفوذ باشد باین قول
کافر شده اند و از آیت قرآن منکر شده اند اما اهل سنت جماعت بر آنند که رزق آنرا گویند که از
خلق آدمی ضرور رود خواه حلال باشد خواه حرام پس چون حرام خورد و از خلق ضرورت او شد و لیکن
عذاب تا بدیانت چنانکه کسی زهر بخورد و زهر رزق او باشد و لیکن پلاک خواهد شد قوله
حِسَابُ النَّاسِ بَعْدَ الْبُعْثِ حَقٌّ فَاكُونُوا يَاحْتَزِرُ عَنْ وَبَالٍ
بعث زنده شدن را گویند پس از مردن حرز جائی امان پناه و ببال گناه را گویند یعنی حساب
کردن خدا تعالی فردا قیامت با مردمان حق است پس با شهید احترام کنندگان و پناه جویندگان
از گناه کردن یعنی حرام را ذره ذره حساب کنند و از آن عذاب و بد زره چهلیم حصه از دانه خشخاش
باشد صد و یا زویم حصه از دانه جو باشد اگر این مقدار حرام را کسی حلال داند کافر شود اگر حلال نداند
قدر آن عذاب شود آنکه بهشت رود و بجهت حبه از حلال نیز حساب خواهد شد که این رزق حلال
لاکه من بشمار سانیده بودم شکر نعمت من بجا آوردید یا نه قوت این حلال بطاعت خرج کردید
یا بگناه و یا ببدعت خرج کردید و حبه چهل و هشتم حصه در هم باشد -

نقل است که چهار هزار حساب بنایت دشوار باشد اول آنکه شصت تن در دست دشمن نهان شده
دویم آنکه زیر سایه نقاب کند سیوم آنکه آب سرد را نوشند چهارم آنکه نان گندم بخورد
دور ببرد اگر ششمنی سوم محبه در هم را از کس ببرد و تعدی گرفته باشد فرزندان نیامست
مقدار پانصد نماز مقبول در گناه از ظالم گرفته شود و مظلوم را داده و اگر این قدر نماز نداشته
باشد گناهان آن مظلوم را بر ظالم نهد و از برای آن مظلوم ظالم را عذاب کند قوله

فَيُعْطَى الْكِتَابُ بَعْضًا لِمَنْ يَشَاءُ
وَلِبَعْضٍ مِنْكُمْ خِزْيَانٌ خَالِيَةٌ

کتاب نوشتن اعمال بندگان را گویند که در آن نیکبها و بدیها بندگان نوشته باشد یعنی

انفراد قیامت داده شود و نوشته ها بعضی بند گالی بدست راست و بعضی را بدست چپ اما

دست چپ را شکسته پس پشت آورده باشند پس مومنان صلح را بدست راست دهند

که تا جلد اعمال نیک بدو نماند آن کبیره و صغیره را معلوم نمود کنند که چنانچه چنین کرده بودم اگر نیک باشد

شادان! شدند و اگر بد باشد فناک گردند کفار! بدست چپ دهند و در عالمی که گردن

ایشان را شکسته در و بهای ایشان را پیش آورده باشند که جمیع اعمال بد خود را چون کفر و الحاد

زنده و سده کردن مرغی را و سبک داشتن غله های دین را معلوم خود کند و همیشه در

غم مانند که بعد از آن هرگز شادی نه بیند - قوله

وَحَقُّ وَزْنِ الْأَعْمَالِ وَجَزَائُهَا عَلَى مَنِّ الْعِبْرَةِ بِإِلَاحْتِمَالِ

وزن سخندان را گویند و مراد از وزن اینجا میزان است میزان ترازو را گویند من پشت

وزن سجیدن را گویند و مراد از وزن اینجا یکران است
همه اطراف لعنت راه را گویند و مراد از صراط اینجا پله است و راز کشیده شده بر پشت دوزخ که

ترست از موی تیز تر از تیغ که بگذرند بهشتیان و بلغزند قدمهای و درخشان و در

ترست از موی نیز سارست که بدو در میان سارست
بینه است مالد و انت سنجیدن اعمال نیک بدندگان به ترازو در روز قیامت بمخبر

نمی چسباید و است بیدار اما این یک بدبختی است که
باید و است گدازش در مردمان را بطریق مسکن مسئله سرگراکی از بدی زیاد شود و او را بچند و هر

باید داشت بلند سخن مردمان بر پیر و بیات مسئله برایان و بخت و
 اے راجہ یا اور اشاعت شفعان یا بکریم خوش بخشد و یا اور امیریکہ خواست خداے بار

[illegible]

در اعراف نگهدار و بعد از آن او را در بهشت برد هر کرا بدی از نیکی زیاده شود او را در
دوزخ غذا کند مسئله اگر شخصی حساب قیامت را از حلال و حرام و یا خواندن نامها اعمال
را و یا سنجیدن اعمال را تیراز و یا بگذشتن بر پل صراط منکر شود کافر گردد - مسئله بعضی منکر
صالح چنان بگذرند از پل صراط که خبر نشوند که صراط دوزخ کجا بودند و بعضی چون سوار تیر و بگذرند و بعضی
چون پیاده تیر بگذرند و بعضی چون شخصی با رگزان بر دشته باشند هم چنان هر شخصی ندازه عمل خود خواهد رفت
اما کسانی که در گناه غرق شده اند و یا کافر رفته اند اینها در دوزخ بمانند و پل صراط ایشان از تیر و یا رگتر
و از تیغ تیر و از آب نرم تر باشد لیکن گنهگاری که ایمان بسلا برده باشد هر چند که بسیار در
دوزخ بماند عاقبت بیرون آید و در بهشت میرسد اما کافر هرگز بیرون نخواهد آمد - قوله
وَمَنْ جُوشِقَاعَةً أَهْلٌ خَيْرٌ لِّأَصْحَابِ الْكِبَابِ سِرْ كَالْجِبَالِ
کبار گناه کبیره را گویند یعنی امید برده شده است بشفاعت بزرگان چون پیران عالمان
و شهیدان مکنهگاران را اگر چه گناهان بزرگ هم چون کوهها کرده باشند هر که از شفاعت بزرگان
منکر شود کافر گردد مسئله شفاعت کو دکان نابالغ نیز حق است که مادران پدران خود را از آتش
بخوابند و از دوزخ بیرون کنند مسئله آب چشم ریختن و گریه کردن در مردن فرزندان با ح
بلکه ثواب است اما جامه پاره کردن بانگ مخالف شریعت کردن و غذا پاره کردن این معاصیه
حرام است مسئله چون بعضی گناهگاران دوزخ افتند آتش دوزخ از هر جانب بر وجه کند
اما فرشتگان مقداری آب بیارند و بر ایشان نذر آتش از ایشان دور گردانند گناهگاران و فرشتگان
پرسند که این چه آب است فرشتگان گویند که این آب چشمان شماست که در مردن فرزندان شما از
چشمان شما بیرون آمده بود و ما آن را نگاه داشته بودیم تا الحال شما را بکار آید پس معلوم شد
که مرآن گریه که مخالف شریعت نباشد و آن با کفایت مسئله هر آن زنیکه در مردن اقربا خویش
آواز بلند کند و گریه و جده نماید الله تعالی در پاره دوزخ بر آن زن بکشد و دوزخ نوحه
را چون در گور نهند روی او از قبله بگردانند - قولنا

وَلِلَّهِ عَوَابِتُ تَائِيْدٌ بَلِيْغٌ وَقَدْ يَنْفِيهِ أَصْحَابُ الصَّلَاةِ
بلوغ تمام را گویند یعنی مرد عا کردن را تا تاثیر تمام است و نفی میکنند این تاثیر دعا را خداوندان

عنه الخیر
یتادل لانیاً
علا و لیسار
فالت بین
الصنف الکبیر
الکبیر اسم کل
ذنب لم یشرع
بما فی الفیقه
وقال بعضهم
کل ذنب ذکوره
فی کتابه
فیرون الکبار
وکل المذکر
فیة فهو
الصغار کذا
فی الشرح

ر

ر

گمراهی و تاثیر دعا قبول آمدن دعا باشد یعنی اگر مسلمانان در روزگار دنیا و خود و یا در روزگار
 دنیا و غیر خود را از برای نفع و ضرر مردم دعا کند الله تعالی قبول میکند و چنین اگر برای نفع دین خود
 و یا نفع دین غیر خود دعا کند الله تعالی قبول میکند پس دعا را نباید ترک آورد و این هم چنین اگر
 مستحق در حق مرده مستدام دعا کند و یا خیر و صدقه بدد الله تعالی ثواب آن دعا و صدقه را دو چندان کند
 تا هم عامل دعا باشد و هم مقدار از آن آن مرده را باشد اما گمراهان از قبول شدن دعا منکر اند و مانع
 کنند و در حق مرده خیر و صدقه را ثواب دانند این بقلین ایشان مردود است اگر کافر و دنیا دعا میکند
 دعا او قبول میشود چنانکه ابلیس دعا کرده در عمر خود که یارب مرا عمر بسیار بده تا روز قیامت این دعا
 شد و چنانکه فرعون دعا کرد که یارب یا پیدا کن رودی که پیدا شد مسئله اگر شخصی در حق مرده کافر
 ایمان مرد دعا کند و یا خیر و صدقه بدد آن قبول نمی شود اگر چه آن دعا کفری و مانع از قبول
 انبیاء باشد چنانکه محمد مصطفی و احمد مجتبی صلی الله علیه و سلم در حق ابوطالب دعا کرد و قبول نشد
 وَ دُنِيََا نَاحِدِیْثٌ وَالْهَيَّوْلٰی عَدِیْمًا لِّکَوْنِیْ نَا سَمْعَ بِالْحَدِثِ اَل
 از حدیث اینجا نو پیدا شده را گویند و میگویند بقول بعضی گمراهان چیزی را گویند که از دین
 راست کرده شود احتیال شادمان کردن را گویند یعنی دنیا و آنچه در دنیا است همه نو پیدا شده
 اند و قدیم نمیدانند و میگویند یا نابود باید دانست پس بشنو این سخن را بخوشی و فلاسف طائفه اند از
 گمراهان ایشان میگویند چنان که محتال قدیم است هم چنان پاره گل نیز قدیم بود و از آن گل حقیقی
 مخلوقا پیدا کرده آن گل را ایشان میگویند و این سخن ایشان کفر است و ایشان کافران اند
 زیرا که قدیم در حقیقت الله تعالی است و غیر حق همه نو پیدا شده اند و این دنیا را خدا تعالی
 از نیست مطلق که هیچ نبود و بعد گفتن کن بیا سرید پس هر که غیر از خدا تعالی چیزی دیگر را قدیم
 داند کافر گردد و خدا تعالی منها قوله

وَالْمَوْتَاتِ اسْبَابٌ کَثِیْرٌ وَمَا لِّلْعَدِیْمِیْنَ مِنَ الرِّجَالِ

موتات مرگ را گویند یعنی مردن را اسباب بسیار است چنانکه کشتن و زهر خوردن
 و از بندگی افتادن و غیر ذلک محلیس حساب کن ممکن نیست تا شمار کند که سبب مردن
 چند باشد ولیکن به هر سبب که شخصی بمیرد اهل آن کس چیزی که نباشد قوله

وَمَا الْمَقْتُولُ مُقْطُوْعٌ رَّوْجِلٍ سِوَى مَنْ عِنْدَ أَصْحَابِ الْقُلُوبِ

له

ترجمه

علی کلام

منه

من

اختیار

فی السلام

لما نقول

نعم ما نعت

وقد كثرة

ذكر

انما كثرة

اول

المنع

شرح

القصيدة

۳

مجلس

در

۳

مقتول کشته شده را گویند اجل بنجا همت را گویند و مراد اینجا همت است که الله تعالی زنده
 گان همت کرده تا چون آن همت برسد زنده البته خواهد مرد یعنی هر که کشته شود از دست کسی
 اجل و بریده نشود یعنی آن همت را که الله تعالی مقرر کرده کم نخواهد آمد بلکه اجل او همان ساعت
 باشد و چون اجل شخصی برسد مقدار آنکه مورچه قدم بردارد و بنهد از آن پیش و پس شدن نیست بلکه در
 آن ساعت البته خواهد مرد اما اگر امان گویند که اگر کشته شده از دست کسی کشته نه شده چهل روز
 دیگر زبانی این سخن ایشان کفر است و ایشان میگویند که چون اجل بریده نمی شود پس کشته
 چرا لایق عذاب میگردد و جواب ایشان آنست که کشته از جهت آن لایق عذاب میگردد که چون اجل
 یکی بنهایت رسد حق تعالی او را البته خواهد میراند ولیکن بر بنده واجب نیست که چون اجل یکی
 میرسد او را بکشد زیرا که ملک خدا راست و تصرف نیز مر خداست در ملک خویش پس چون
 بنده فاعل مختار است و باعتبار خود خون ناحق کرده که گردن آن خون بر و واجب نیست

و بنود پس لایق عذاب میگردد و این بیت از مطقاتت قوله

وَالْجَنَّاتِ وَالنَّيِّرَانِ كُونٍ لَهُ عَلَيْهَا مَتْرًا حَوَالٍ حَوَالٍ

جنات بهشت را گویند و نیران آتش را گویند کون هستی را گویند حوال سالها را گویند حوال
 زمانها گذشته را گویند یعنی مر بهشت را و دوزخ را و وجود هستی الحال موجود اند که بر ایشان سالها
 بسیار و بی حساب گذشته اند که حساب نرا جز الله تعالی کسی دیگر نداند که از که باز آفریده شده
 اند خلایق مگر ما را که ایشان گویند بهشت و دوزخ پیدا نشده اند بلکه بعد از آن پیدا خواهند شد
 این سخن ایشان کفر است زیرا که در آیت قرآن شریف ایشان را پیدا شده گفته اند قوله

وَلَا يَفْنَى الْجَحِيمُ وَلَا الْجَنَّةُ وَمَا أَهْلُهَا أَهْلًا نَتَقَال

جحیم دوزخ را گویند و اهل کسان سر را گویند یعنی بعد از آن که بهشتی بهشت و دوزخی
 بدوزخ روند و بهشت فانی خواهد شد و نه دوزخ و نه کسان ایشان یعنی آنچه در ایشان
 باشد از ایشان بدر کرده نشوند بلکه بهشتی همیشه در بهشت باشد و دوزخی همیشه بدوزخ
 اگر ما را که ایشان گویند چون بهشتی بهشت روند و دوزخی بدوزخ بعد از آن هم بهشت فانی خواهد شد

با اهل خویش و هم دروغ فانی خواهد شد با اهل خویش و این سخن ایشان کفر است و ایشان کافران طلاق
اند زیرا که در آیت هم بر سه بهشتیان و هم بر سه روزنیاان همیشه است و ایشان این آیت منکر اند قوله
وَذُوَالْإِيمَانِ لَا يَنْفَعِي مُفِيمًا يَشْتُمُ الذَّنْبَانِ فِي دَارِ الشَّقَاةِ
مراد از دار الشقاق اینجا دروغ است یعنی آنکه ایمان ابلاست با خود برده باشد پس همیشه خواهد در
دروغ بشود و گناه بگناه کردن کسی کافر نمیشود و دروغ خواهد ماند مگر آنکه گناه را طلال و اشتن داشته
باشد و طلال و اشتن گناه این است که شخصی گناه بکند و بگوید که طلال کردم و بگوید که اشتن گناه بکند و بگوید
و یا بگوید که خداست باری این چیز را از برای ما آفرید است که این را بکنم و یا بگناه تفاخر کند و ما
باری او کند و خوشحال شود بر این و یا بر این بنظر اظهار گویند و لیکن در سوال و بگذرد که خوب کردم
و یا شخصی دیگر گناه بکند و این شخص بر آن گناه خوشحال شود و راضی گردد و درین جمله معاملها مسلمانی
کافر میگردد و نفوذ باشد من لک در خبر است که بگناه کردن کسی کافر نمیشود و لیکن بخواری داشتن گناه
کافر شود و خوردن داشتن گناه آنست که از گناه کردن توبه نکند و ایشان نشود از خدا توبه ترسد پس
گناه کاران این گناهها اند که نه پشیمان شوند و نه از خدا توبه میترسند و نه با خلاص دل توبه میکنند و عیب
که اگر ایمان بگناه بر نند بلکه اکثر آنها بر آنند که گناه را طلال میدادند از چنانکه امیر را فروختن و مسلمانان را
کشتن و مال مسلمانان را حق خوردن و زنا کردن و حرم خوردن و ریش تراشیدن غیر ذلک گناه کبیره
میکند و طلال میدادند آنها کافران مطلق اند نماز جنازه برایشان نباید خواند مگر آنکه معلوم
میشود که توبه کرده مرده باشند آن هنگام نماز جنازه برایشان بگذارند قوله

لَقَدْ أَلْبَسْتُ لِلنَّوْ حَيْدٍ نَظْمًا لَهُ بَدِيعُ الشَّكْلِ كَالسَّحْرِ الْحَلَالِ

توحید یگانگی خداست باری را گویند و نیز ایمان را گویند بلیغ نوید را گویند یعنی مصنف میگوید که تمام علم
شناخت خداست باری را یگانگی او را بنظم پوشیده گفتم و همچنین تمام علم ایمان را در قواعد شعر شاعران
پوشیده آوردم و آن علم ایمان را بنظم گردانیدم و تمام عقاید مسلمانی را بنظم آوردم اما نظم که در
شکل خوش نوید باشد یعنی مجلس پیش ازین نوع عقاید را بنظم نیاورده باشد پس از غایت لطافت
این شعر من بهر سحر طلال است یعنی شاعر یک سخن را بسخن دیگر پیوسته میکند و موزون
می آید و گویا که سحر میکند اما سحر دیگر حرام اند و لیکن سحر شاعری طلال که قول شاعر بیت

له نه
است
عن و صحت
دست می
شکل عیب
مغیر
دل نه
افساده
البته
المرق
و البصر
سبب
کذا
والروح
بمع
مراد

هر که سخن را بسخن ضم کند: قطره خون را ز حکم کند: تیر باید دانست که هیچ موافق بودن و کلام خیره
گویند و کلام خواه منظوم بود خواه منثور بر حرف آخر هیچ را در علم بدیع یا زده نوع قرار داده اند از آن
جمله که آنت که مصرع اول متعلق باشد در فهم کردن یعنی بر صنعتی که ذکر کرده میشود بر مصرع دوم این
نوع را تصریح التعلیق میگویند مثل قول الشاعر بیت دل خلاصی یا یاز محنت باسانی اگر افکن بر حال
من آن سر و سیمین یک نظر: در حرف این نوع را سحر حلال میخوانند پس ناظم این کتاب علیه الرحمة والعفوان
مگر برین سخن نیز اشارت کرده باشد که این شعر من بالکلیه یا اکثر او موافق طریقه سحر حلال است در رسم
قاعده همه شاعران مسئله یعنی سحر اند که سحر کردن آن ساحر کافر شود و یعنی سحر اند که سحر کردن آن
ساحر کافر نباشد پس سحر که سحر کردن آن یقین آدمی ضرر میرسد مسلمانان را باید که آن ساحر را بکشند خواه آن
ساحر مرد باشد خواه زن چنانکه بعضی زنان در دیار ما مردان را بسته میکنند اینها را باید کشت اگر تو بکنند تو به ایشان قول
باید کرد و اگر ساحر مثل ساحران فرعون سحر کند چنانکه رسیان ما رو کردند و دیگر را ندو خلق آنرا خدا داند
کافر شود و آنرا باید کشت اما سحر حلال را دیگر معلوم نشد الا آن سحر شاعر که گفته شد هم برین معنی
خدا ترس را باید که از همه نفس سحر دور باشد تا در کفر نه افتد و اثر این است که هر که در میان دوس
بر آن محبت سحر کند کافر گردد و الله اعلم قوله

يُسَلِّي الْقَلْبَ كَالْبَشْرِ بِرُوحٍ وَحَيِّ الرُّوحَ كَالْمَاءِ الزُّكَا ل

مراد از تسلی اینجا بنیم گردانیدن است بشری مژده دادن را گویند و روح راحت را گویند زلال
آب خوش را گویند یعنی این نظم را که در حق اعتقاد و دین اسلام را بنیم میگردد و آنها مسلمانان را بر سنت
و جماعت را چنانکه خوش میگردند و آنها مردم پیرویه راحت دادن و هم چنانکه زنده میکند آب خوش همان
گیاها و همه حیوانات را و مراد از زنده کردن روح راحت یافتن روح است زیرا که شخصی براحات اگر چه
زنده باشد اما زندگی خود را از مردن بدر میاندازد اما شخصی مرده اگر با راحت باشد گویا که زنده است چنانچه
ولایت قرآن آمده است که شهیدان را مرده نه پندارید بلکه زنده و امید و مراد از آب خوش آنست اگر چه
حیوانات آنرا بیاهند خوشی در غنبت میخورند اگر چه گیاه برسد آن گیاه تازه میگردد اما آب تلخ را اگر حیوان
بیابد نمی خورد اگر گیاه برسد آن گیاه می سوزد یعنی چون این کتاب را کسی بخواند و اعتقاد او
اسلام را معلوم کند و از احکام اسلام آگاه شود پس دل را بنیم میگردد و هم چنانکه شخصی را مرده واده شود

دل و بنیم میگردد و نیز این نظم من زنده میکند روح مسلمان سنی را پس این مقدار را خود معلوم
 کند دل و راحت یابد و بنیادانی در مذہب کفر و الحاد نمی افتد و از افتقاد کفر بیرون رود و مسئله
 در حقیقت روح اختلان بسیار آمده است بعضی گویند که روح عرض است یعنی او را وجود هم نیست بکبر
 قائم بنیر و آن غیر حسی است و بعضی گفته اند که روح جسم صافی نورانی است و این قول اکثر علماء است
 اما اکثر اهل سنت و جماعت گفته اند که از حقیقت روح هیچ احد را هم آگاهی نیست نه فرشتگان و نه
 پیغمبران پس هر که حقیقت روح سخن به اطلاق گوید سخن حرام گفته باشد و استعمال مسلم کفر باشد
 فخر خنوا فیه حفظا و اعتقادا له تَنَالُوا جِلْسُ اصْنَافِ الْمَنَالِ
 غرض در آمدن در آب و در آمدن سخن و سخن پرستن گریه با هم را گویند و مال سیدن و مالین را
 گویند و مال بخشش را را گویند یعنی هر چه این نظم من لطیف است دل را بنیم میگردد و اندیش آید درین سخن
 یعنی درین کتاب بعضی یاد گرفتن و اعتقاد کردن نظر کنید جمله اهل اسلام در صحت این کتاب را اعتقاد کردند و
 این کتاب سخنان خود ما پیوسته دارد یعنی اعتقاد بدل دارد تا بر سید به بخششها و عطا آگواگون
 و بیاید انواع کرمها همچون یعنی اگر این کتاب یاد کنید و بقای این کتاب و رکنید الله تعالی بخشش کما یشاء
 بر شما رسانید چنانکه درین جهان شمارا با ایمان دارد و در آن جهان شمارا در بهشت دارد و از شماراضی گردد
 مسئله غرض را اعتقاد کردن اینست که یاد کردن اعتقاد در کار نیست تا اگر شخصی همه عقاید اسلام را یاد
 گیرد و جمله علوم شرعی را با دلائل عقلی نقلی در باب تمام قرآن بخواند و الحق بویل عقاید اسلام در دل خود اعتقاد کند
 مسلمان گردد و اگر شخصی دیگر از علم هیچ نخواند باشد اگر زبان بگوید قبول کردم دین مسلمان را و آنچه در دست
 و نیز ارم از کفر و کافری آنچه در دست و دل جمله عقاید اسلام قبول کند مسلمان میگردد پس بدیهه مسلمانانی
 این کتاب را یاد گیرد و در دل اعتقاد کند تا مسلمان مطلق گردد و اگر یاد گرفتن نتواند باید که جمله عقاید را اعتقاد
 باور کند تا جمله عقاید کفر و الحاد و بدعت نیز از گردن مسلمان گردد و مسئله اگر شخصی همه عقاید اسلام قبول کند مگر
 یکی را از ان منکر شود کافرا باشد مسئله اگر شخصی مسلمان باشد و همه عقاید اسلام قبول کرده باشد و از همه عقاید کفر
 منکر شده باشد اما یک سخن کفر گرفتن را روا داند کافر گردد و هم چنین اگر یک کار کافران
 کردن را داند نیز کافر گردد و هم چنین اگر یک سخن کفر یک کار کفر را بفانی و بنیادانی بکند و یا
 بغراموشی بکند نیز کافر گردد و همچنین یک سخن کفر یا کار کفر بسخر گویند نیز کافر گردد و خود باشد قوله

مسئله اگر شخصی همه عقاید اسلام قبول کند مگر یکی را از ان منکر شود کافرا باشد مسئله اگر شخصی مسلمان باشد و همه عقاید اسلام قبول کرده باشد و از همه عقاید کفر منکر شده باشد اما یک سخن کفر گرفتن را روا داند کافر گردد و هم چنین اگر یک کار کافران کردن را داند نیز کافر گردد و هم چنین اگر یک سخن کفر یک کار کفر را بفانی و بنیادانی بکند و یا بغراموشی بکند نیز کافر گردد و همچنین یک سخن کفر یا کار کفر بسخر گویند نیز کافر گردد و خود باشد قوله

وَكُونُوا عَوْنًا هَذَا الْعَبْدُ دَهْرًا بِدَارِ الْخَيْرِ فِي حَالِ ابْتِهَالٍ
 مراد از عون اینجا معین است یعنی یاری دهنده و مراد از هذا العبد نظم کننده این کتاب است
 ابتهال در مناجازی کردن بخدا تعالی یعنی ای طائفه اهل سنت و جماعت که معتقد این عقیده
 اید درین کتاب آنچه اید و عقاید و اید گرفته اید و اعتقاد کرده اید بخوانم از شما اینکه بایر کنندگان باشد مرا
 بخوانم و درین زمانیکه با پروردگار خود را مناجا و زاری میکرده باشید یعنی از شما یاری بخوانم که مرا
 بدعا نیک و آرزید زیرا که من نیز شما را یاری کرده ام با آنکه عقاید اسلام را مجمل جمع گردانیده نظم ساخته ام
 تا شما را درین درو دنیا بکار آید و همچنین شایع این کتاب نیز التماس میکنم از فائده برندگان این شرح
 تابنده گنهار را الله تبارک و تعالی در هر دو جهان بخالت ندمد و گوهر ایمان را از قلع و رهنان
 شیا طین و امان خود دارد و الله تعالی مالا و مصنف را و جمیع اهل سنت و جماعت را با ایمان رود و
 با ایمان بر دوشه تها عزیز خویش مشرف گرداند قوله

لَعَلَّ اللَّهَ يُعْطُوهُ بِمَضِلٍّ وَيُعْطِيهِ السَّعَادَةَ فِي الْمَالِ

مال جا بازگشتن را گویند و مراد از مال اینجا یا حالت جا نکلدن است و یا روز قیامت آنچه همه مردم
 را البته بازگشت بدین دو جا خواهد بود سعادت نیکبختی را گویند و مراد از سعادت اینجا یا ایمان و یا بهشت
 یعنی آسمان مومنان این بنده را دعا ایمان در وقت جان کنی یعنی ایمان او را زوال نکند و ثابت بدارد
 تا با ایمان برود زیرا که هر که اهل سنت و جماعت باشد او را ایمان البته است زیرا که ایمان اعتقاد کردن عقاید اسلام را
 را میگویند پس اهل سنت و جماعت را ایمان چگونه نباشد و هم از اینجا است که مسلمان سنی را نباید گفت که
 خدا یا ایمان بده بلکه باید گفت که خدا یا ایمان مستان زیرا که اهل سنت و جماعت البته ایمان باشد و اگر مراد از
 سعادت بهشت باشد و مراد از مال روز قیامت باشد پس معنی چنان میگردد تا بدید بار تعالی این بنده را
 بهشت در روز قیامت و غرض از اظهار این دو معنی حل ترکیب است و اگر نه هر گرا ایمان باشد و البته
 بهشت میباشد و هر گرا ایمان نباشد او را بهشت هم نمی باشد مسئله ایمان مجمل در حق عوام این است آنکه خدا را به
 یگانگی پرستند و در شناخت او مخالف شریعت سخن نگویند و محمد صلی الله علیه و سلم را بر حق دانند و دعوی کننده
 پیغمبری را بعد از محمد آخر الزمان صلی الله علیه و سلم کافر گویند و کلام ربانی را حق خوانند و هر دینی
 که مخالف از پیغمبر آخر الزمان علیه السلام مخالف قرآن باشد از ان بیزار گردند و زنده شدن این را بعد از

و یقین کن بدستی که تمامی خلق فانی و فنا شوند و باقی است همیشه باشد ذات پروردگار تو که صاحب
 بزرگی و برتری است اینجا وجه ذات باری تعالی را گویند و بعضی مجتهدان بر آنند که در قرآن مجید ذکر تو
 و ذکرید و غیره که رفته است از او اول کنند چنانکه گویند که بمعنی قدرت و یغمت بلکه بیداید وجه او صمدی
 گویند و سکوت کنند و میدانند که همه صفات خدا تعالی است که بید قدرت را وجه قدر بگویم پس صفت ید
 وجه از میان رفع شود و قدرت ثابت شود و صفات وجه و ید را باطل نمودن شاید این همه صفات
 ذات است و از او صفا و این وجه و ید که ذکر کرده شده است نه مانند ید و وجه مخلوقات میباشد مراد
 آن ید و وجه بجز حق تعالی هیچکس نمیداند که بکدام مراد ید و وجه گفته است حاصل آنکه کلام تمامی خلق فانی
 شوند و اندو ذات پروردگار تو باقی است در تمامی خلق چه ارواح چه اجسام چه عالم منظورات و چه
 عالم علوی چه سفلی و میگویند که فنا روح همین است که از بدن مالون او جدا شود و فنا اجسام
 خروج روح از بدن است و فنا اهل جنت و دوزخ را نمی باشد این بر جزا و آن بر کاسترا پیدا نمود
 شده است مگر در وقت قیام عالم اهل جنت و دوزخ را نیز سکر و بیهوشی هم رخ نماید هم بعضی
 گفته اند که فنا نشان آن سکر و بی هوشی حاصل است و بقا ذات حق سبحانه و تعالی جل شانہ و عز
 ذکره تا ابد لا و باشد که لا انتہا و لا انقطاع بقاء و صلی الله علی خیر الوری محمد و آله و اصحابه
 اجمعین پس ازین مصنف در آخر کتاب خود زاری بسیاری نماید و از هر کدام مسلمان میخواهد
 الله تعالی آمرزیده دارد مصنف و شایع و خواننده و نویسنده و شنونده و یاد کننده و
 جمیع مومنین و مومنات را بمرمته النبی آخر الزمان صلی الله علیه و سلم فی کل وقت و حین و آن :

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

حاشیه متعلقه ص ۲۰۰ قال الفلاس سفة الیهو قديم منزله عن مآل الحدیث ثم حدثت فیہ الاعراض و التریکیات باحداث الله تعالی و سلیمان
 اتقاد الشیء لا من اصل محال کما فی الشاهد فلا یصح حدوث الحدیث الا من مادة فاضلها الی القول بالیهو حتی یکن خلق الاشیاء
 من ذلک ہذا زعمهم فان کلاما و سائر افعالنا و بدلا من مادة بهذا یطل قولهم اننا لکن کذا فی الشرح ۳

حاجی محمد نبی و عبدالحی تاجران کتب
 بازار ارگ - قندھار (افغانستان)

۱

۱ین



مجله دین



هزار کتاب

این کتاب از خرد و دین و اخلاق و علم است
 کتاب عمل و دین



شرح امالی ده مجلد دین

شرح امالی ده مجلد دین



د فرانسې د امپراتورۍ په خپل وخت
طوری کمزورتیا طاری مانی مخ
پر لږ بدو ده او معلومه لاندې دوی
استعماري جنگ پای به څرنگه وي.
د فرانسې قوت نه ان غواړی د خپلو
تندیرونو له مخې به هر دول چي وی دا الجزایر
پری هېواد - به خوا به شان تر خپل لا س
لاندي وساتي بلکه دا پراخه او سه ورس

[شور بیا]

اول الله يا لوداد درلود چنه دوي (برفرانسوي فکر) نفوق بيدا کي د حقيقي
احتيا جانو په عوض کي د حقيقت د پرتلار يا د منافعو په عوض کي د بشري
ماهيت دغه فغو او په عمومي ډول سره هو ادا ناو چه په هيڅ بوي ډلي نه
وئي ترلي او يا حقيقتا موجود نه وي او د دوي همتي يوازي د فلسفي د کړنيز من
اسمان تصور دي دفاع کوي .
الهامي - سويلزم په خپل فلسفي مباحثو سره د بازار دود او کرم ساتي
کله کله د اسطه هغه يا که بجه اليه شريک .

د المان پورژوازيانو مخصوص د [فودايت او

د المان بورورون بورورون
آزادى غدا شتارو ديار
مردو ديار استى

卷之四

Handwritten text on a narrow strip of parchment or paper, likely a fragment from a larger document.

۱۰ - د مجارستان هیڅه د ماڅخو مانو مو - ته ولوېده .
۱۱ - د مجارستان هیڅه د ماڅخو مانو مو - ته ولوېده .
۱۲ - د مجارستان هیڅه د ماڅخو مانو مو - ته ولوېده .

36, 165.

۱۲ - د امریکا امری - بیولوژی وار موبیل

۱۰۰. مالک و شوری انعامی

۱۰ - جمهوری اتحاد مصروف به جنگ است.

[illegible]

۱۶ - هرودی دنیا در حسن و قبح - ۱۶

۱۷ - دوزخ و شوری و ملی دفاع وزارت خوار و صرف

اول الم بیاورد و در او چه دوی برقرار است و دشری

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

ما هیت دهنه فغو او په عده می دودل سره هـ و

دودوی او دودی - شوی یو بازی و فیلد

وی نرسد و فاعل کوی

فلسفی مباحثو سره دواز دودار کرم

کے لئے ایسے شریک .

فودايت

دالمان بوروزان بالومخصو صا دیروسی بوروزان

مجلس شورای ملی

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, particularly along the right edge. There is no text or other markings on the page.

This image shows a blank, aged, cream-colored page, likely an endpaper or flyleaf of a book. The paper has a slightly textured appearance with some faint smudges and discoloration, particularly along the right edge, suggesting it is old. There is no text or other markings on the page.

چند کوه
وزره بنو عینک
و حجت اوبو الو
ساری اود غر شیبی
و عربی نری ، او
و دودلای شی و دمسر
اتحادی به جود
عربی هیسو ادو بر
دندو لوفه رما لک و
لومش نفاهر می نه
و دمشق مکتوب

د فلسفې، د تعلیم، د سوسيالستيکي ادبیات

شاهخانی دو که تور عبد الظاهر به که همدان کشتی شفاخانی جو در و تو امر در که شاهخانی عبد الحکیم به مسند کشتی لوی

ده مصر لوی سفیر که ابل نه راغی

دامریه که در نیس جمه پور نه مانجو د که تر انزو و ویل چه آیز نه اور دو مانی ناجو زدی به اتور گزینده گوده شونیدی نه شاهخانی خرو سید
کشتی به یوه میله ستیا کشتی و ویل چه اتحاد شوروی حاضر دی و ورو هیواد و ته اتومی گوده که و نه در کپی د قهری
اخبار لیگی که چه ژر ده مصر او فرانسی تر منیع یو اقصادی قرون وشی سیدی محمدمد بن یوسف د خیلو ملکر و سره و اندک
جمه ال عبد المصور و ویل که چه پری پر سوریه تیری و سی دمصر قواوی چه هله دی بخه به نی و نیسی د العان صد اعظم
بنه لار داده چه داتلا تیاک یکت قوی و اوسی مانزلا نه داور دست او سخت بادله که به دیر تاوان رسید لی دی

تخت شفاخانی جو در و لو امر

ور که ول

که ابل برون د ما بینین بر ۳ پیچو در و خجا روز ارت کفیل شاهخانی دو کتور صد الظاهر
کو همدان حکیمت نه لار و هله به داسی حال کی چه دهقه بخای حاکم او مختور در سر هوه
که همدان به نوی شار کی نی دیوی شفاخانی ملای و تا کی او وجود ایدو امر نی پر که

انجه پور دست لیسکالی دی

قاهره د دهری چاپ انجه پوریت خیل به یوه مقاله کی لیسکی
دمصر او فرانسی مالی خبری به زده پوری دی اوزر به فرانسی او مصر
روابطو به باره کی یو تورت و نی دی روابطو قنبرگر نو
سوی

انده کتور ته رسید لی و